



پیش‌تاز

تئوری ارزش

ف.م. جوانشیر • 27-05-1405 • زمان مطالعه: ۸۸ دقیقه • اقتصاد

فهرست

- کالا چیست؟ ... ۳
- ارزش مبادله ... ۴
- یک‌پارچگی سه جلد کاپیتال ... ۸
- صفت دوگانه کار: کار مجرد و کار مشخص ... ۹
- نقش طبیعت ... ۱۳
- نقش عرضه و تقاضا ... ۱۵
- بت پرستی کالایی ... ۱۶
- نظریات اقتصاددانان سرمایه‌داری درباره ارزش ... ۱۷
- مسائل کشور ما و تئوری‌های ارزش ... ۲۴
- نقش کار و تئوری‌های ارزش در نوشته‌های دانشمندان اسلامی ... ۲۵

توضیحات

در بخش قبل [۱]، به طور کلی سرمایه‌داری معرفی شد. در این بخش، جوانشیر علاوه بر توضیح تئوری ارزش کارپایه مارکسی، نظریه‌های دیگر را نیز بررسی کرده و با رد آن‌ها از تئوری ارزش کارپایه دفاع می‌کند. او در پایان به تحلیل و بررسی نظرات دانشمندان اسلامی در این حوزه می‌پردازد.

معرفی نویسنده و درس‌گفتارهای کاپیتال

این سری مقالات، بخش‌هایی از درس‌گفتارهای کاپیتال نوشته فرج‌الله میزانی معروف به ف. م. جوانشیر است. فرج‌الله میزانی عضو باسابقه و بلندبالای حزب توده بود که در جریان یورش دوم به حزب در اردیبهشت ۶۲ دستگیر و نهایتاً در شهریور ۶۷ ناجوانمردانه توسط جمهوری اسلامی اعدام شد.

در دوران زندان، او طی ۱۲۰ جلسه اقتصاد سیاسی و مشخصاً کاپیتال مارکس را آموزش می‌داد. این درس‌گفتارها در واقع مجموعه نوشته‌هایی است که او برای این جلسات آماده می‌کرد. نوشته‌هایی که سعی می‌کنند در عین توضیح کلیت و منطق سرمایه‌داری که ابتدا توسط مارکس به طور منسجم صورت‌بندی شده، آن را در بستر شرایط عینی ایران نشان دهد. درس‌های او همچنان بعد از گذشت چند دهه موضوعیت دارند.

ناگفته نماند که عمده مخاطبان او طلاب بودند، و با توجه به مخاطبانش و زمینه مذهبی ایران مخصوصاً در آن دوران، او سعی می‌کرد با آن‌ها با استفاده از ارجاعات مذهبی ارتباط بگیرد. کاری که امروز هم میان قشر مذهبی طبقه کارگر می‌تواند مفید باشد.

این درس‌گفتارها اخیراً به کوشش اکبر قنبری در سه جلد توسط «نشر نگاه معاصر» چاپ شده‌اند. لازم دیدیم که این دروس را منتشر کنیم چرا که باور داریم خواسته این مبارز شریف آموزش توده‌ها و دسترسی حداکثری آن‌ها به این مطالب بود. یاد و خاطره جوانشیر شهید گرامی باد.

یادآوری نویسنده

آنچه به خوانندگان تقدیم می‌شود کتاب تدوین‌شده‌ای نیست. یادداشت‌های شخصی است که این جانب همواره قبل از صحبت و بیان شفاهی آن‌ها را برای خودم تهیه می‌کنم تا زمینه بحث آماده باشد و بحث تا حد مقدور منظم‌تر انجام گیرد.

قصدم این بود که سر فرصت این یادداشت‌ها را واری و تدوین کرده به خوانندگان تقدیم کنم. ولی متأسفانه فرصت این کار نیست و حال که برخی از دوستان از روی نوار یا متن پیاده‌شده آن مطالب اقتصاد سیاسی را دنبال می‌کنند به همین یادداشت‌های شخصی و به همین صورت پراکنده و تصحیح‌نشده هم به گمانم می‌تواند سودمند باشد و به هر صورت کامل‌تر از متن پیاده‌شده نوارهاست.

هنوز از فکر تنظیم و تدوین یادداشت‌ها صرف نظر نکرده‌ام و خرسند خواهم شد اگر از خوانندگان محترم نظر انتقادی یا تکمیلی دریافت کنم و سرافراز خواهم بود اگر از توصیه‌های دوستانه علمی دریغ نمایند و از نقایص احتمالی یادداشت‌ها فقط به عنوان اینکه هنوز تدوین نشده آسان نگذرند و نظر و توصیه خود را تذکر دهند تا در تدوین احتمالی مورد استفاده قرار گیرد.

اینک به اصل مطلب می‌پردازیم:

بحث امروز ما درباره تئوری ارزش کار است یعنی نقش کار مولد انسانی در ایجاد ارزش مبادله‌ای کالا.

کالا چیست؟

هر بار که سری به بازار بزنیم هزاران چیز می‌بینیم که مغازه‌ها را پر کرده است. این اشیا از نظر ظاهری کمترین شباهتی به هم ندارند: سماور، تربچه، نخ، کبریت، اتوموبیل و هزاران شیء دیگر. همه این اشیا کاملاً متفاوت را «کالا» می‌نامند. چرا؟ این مفهوم کلی بر مبنای کدام وجه مشترک ساخته شده است؟ بین سماور و تربچه چه وجه مشترکی وجود دارد؟ توجه کنیم که این اشیا یکی دو تا نیست. کل **ثروت اجتماعی** در جامعه سرمایه‌داری به شکل توده عظیمی از کالا جلوه‌گر می‌شود¹.

نخستین وجه مشترک میان کالاهای متفاوت این است که همه آن‌ها اشیای سودمندی هستند. یعنی هر یک از آن‌ها یکی از نیازهای جسمی یا روحی انسان را برآورده می‌سازند. این خصوصیت کالاها را **ارزش مصرف** می‌نامیم که معنای آن مفید بودن و به دردخور بودن است. ارزش‌های مصرف کالاها بسیار بسیار متفاوت است: سماور به یک درد می‌خورد نان و تربچه به درد دیگر و آدامس از هر دو جداست و مواد مخدر جدا از همه آنها ولی به هر صورت خصوصیت مشترک آن‌ها این است که در جامعه مفروض محل مصرف دارند: حال این مصرف امری مفید و حلال است یا نه، جسمی است یا روحی، عادت است یا نیاز واقعی، تأثیری در ارزش مصرف ندارد.

دومین وجه مشترک کالاها این است که همه محصول کار و زحمت انسانند هم نان و هم تربچه را انسان عمل آورده و به بازار عرضه کرده است و هم سماور و اتوموبیل و حتی «متأسفانه» مواد مخدر را.

اگر شیءای سودمند باشد ولی محصول کار انسانی نباشد کالا نیست و در بازار عرضه نمی‌شود مثلاً هوا و نور خورشید که ضروری‌ترین نیاز بشرند ولی کالا نیستند. هیزمی را که کسی در جنگلی بسوزاند و یا آبی را که از سرچشمه می‌آشامد کالا نیست اما همین که هیزم‌شکنی چوب را بشکند و به شهر حمل کند و یا سقایی آبی را از سرچشمه به قصد مزدش به آبادی بیاورد همان هیزم و همان آب به صورت کالا عرضه می‌شود.

سومین وجه مشترک کالاها این است که بدون **مبادله** به دست مصرف‌کننده نمی‌رسند. این همه کالا در بازار

موجود است اما شما هر قدر هم که به آن‌ها نیاز داشته باشید کسی آن را به شما نمی‌دهد مگر اینکه در برابر آن چیزی متقابلاً پرداخت کنید. کالایی بدهید تا کالایی بگیرید. پس اگر شیءای سودمند باشد، محصول کار هم باشد تا وقتی به بازار عرضه نشده و در معرض مبادله قرار نگیرد کالا نیست. مثلاً غذایی که بانوی خانه برای شوهر و فرزندانش تهیه می‌کند کالا نیست اما غذایی که در رستوران‌ها فروخته می‌شود کالا است.

شاید گفته شود که اگر جنگل یا چشمه ملک شخصی باشد هیزم در جنگل و آب در سرچشمه هم رایگان نخواهد بود و صاحب ملک مبلغی مطالبه خواهد کرد. پاسخ می‌دهیم این مبلغ ربطی به ارزش ندارد. باج و مالیاتی است که صاحب ملک با استفاده از مالکیت انحصاری خود طلب می‌کند. این مطلب را در بحث مربوط به زمین و مالکیت بررسی خواهیم کرد.

باری! کلمه کالا یک مفهوم کلی است که از هزاران هزار شیء جزئی تجرید شده و خصوصیت آن سه تاست:

۱. سودمند است «ارزش مصرف دارد»

۲. محصول کارانسان است

۳. تنها از طریق مبادله در اختیار مصرف کننده قرار می‌گیرد.

ارزش مبادله

ارزش مبادله عبارت است از رابطه کمی با شیءای که بر طبق آن ارزش های مصرف از یک نوع با ارزش های مصرف از نوع دیگر مبادله می شوند.

مثلاً یک چارک پنبه با یک زرع پارچه مبادله می شود.

سؤال این است که این نسبت کمی از کجا پیدا می شود؟ چه کمیت مشترکی میان پنبه و پارچه موجود است که برقراری چنان معادله‌ای را مقدور می‌سازد؟

در بازار کنونی دو عامل مهم وجود دارد که یافتن پاسخ این پرسش را دشوار می‌کند **نخست** اینکه امروز کالا با کالا مبادله نمی‌شود. پول واسطه مبادله کالاهاست لذا امروز کالاها با قیمت هایشان معرفی می‌شوند و قیمت شکل مسخ شده و تغییر یافته ارزشی است و هرگز نباید قیمت را با ارزش اشتباه گرفت.

دوم اینکه: کلمه ارزش معانی مختلفی دارد. از جمله ارزش‌های معنوی و اخلاقی را ارزش می‌نامند و کارهای بسیار با ارزشی مانند پزشکی و تدریس و پژوهش و حتی سپاه‌یگری موجود است که بسیار مهم است ولی ایجاد کننده کالا نیست و لذا به بحث ارزش مبادله مربوط نیست.

پس برای اینکه ارزش مبادله‌ای کالا را بشناسیم باید بتوانیم ذهن خود را از این دو عامل آزاد کنیم. البته این

بدان معنا نیست که این مطالب را بررسی نکنیم هر کدام از آن‌ها را باید به جای خود بررسی کرد. از نظر اهمیتی که دارد کمی جلوتر می‌رویم و به این دو مطلب اشاره ای می‌کنیم.

نکته اول: تفاوت قیمت و ارزش مبادله

قیمت و ارزش مبادله یکی نیست قیمت در عین حال که از ارزش ریشه می‌گیرد بر اثر عوامل جنبی فراوانی گاه به شدت از ارزش دور می‌شود که همه این عوامل در مباحث ویژه اقتصادی خود بررسی می‌شوند از جمله این عوامل چندتایی را ذکر می‌کنیم:

۱. **تورم:** اصطلاح تورم را همه شنیده‌ایم سخن از این است که در فلان کشور تورم صد درصد، دویست درصد و گاه هزار درصد شده است. معنای این حرف این است که بهای کالاها دوبرابر و چهاربرابر و حتی ده برابر شده است. آیا ارزش کالا هم به همین نسبت تغییر کرده است؟

البته نه! بر اثر تورم قیمت‌ها بالا می‌رود و گرانی پدید می‌آید که عارضه‌ای است ویژه پول کاغذی و برخی عوامل دیگر اقتصادی که ربطی به ارزش کالا ندارد.

۲. **کمزبود مصنوعی:** انحصار و احتکار یکی از عوامل مهم گرانی است. کسانی کالایی را پنهان می‌کنند و بعد که قیمت آن افزایش یافت می‌فروشند. آیا انحصار و احتکار ارزش کالا را بالا می‌برد؟

البته نه! احتکار و انحصار بازی با قیمت‌ها هستند و ربطی به ارزش ندارند.

۳. **کنترل دولتی:** دولت مجبور است برای فقط منافع مردم اقداماتی در زمینه کنترل قیمت‌ها به عمل آورد. برخی از کالاها از دولت سوبسید می‌گیرند و ارزان‌تر فروخته می‌شوند برخی دیگر از کالاها از عوارض گمرکی و مالیات معافند و به این نسبت ارزان عرضه می‌شوند و به برخی دیگر عوارض گمرکی سنگینی تعلق می‌گیرد و گران است. آیا دخالت دولت، تغییر تعرفه‌های گمرکی یا میزان سوبسیدها ربطی به ارزش کالا دارد؟ نه! این اعمال اقتصادی قیمت‌ها را تغییر می‌دهد. هم‌اکنون در کشور ما خیلی از کالاها دونرخه است. دولت بخشی از کالاها را با جیره‌بندی توزیع می‌کند و قیمتی برای آن می‌گذارد و همان کالا خارج از سهمیه‌بندی بهای دیگری دارد آیا ارزش کالای واحد در زمان واحد و بازار واحد دو تاست؟ نه! قیمت دو تاست.

گفتیم که هنوز زود است تا چنین بخشی از نظر علمی و اقتصادی عمیقاً بررسی شود هدف فقط این بود که یادآوری کنیم که ارزش با قیمت فرق دارد قیمت شکل تغییر یافته و گاه مسخ شده ارزش است. برای درک ماهیت ارزش باید ذهن را از نوسانات قیمت‌ها که حاصل عوامل جنبی و عارضی است آزاد کرد.

نکته دوم. خدمات

نکته دوم که در درک مقوله ارزش مبادله ایجاد دشواری می‌کند عدم دقت در کاربرد کلمه ارزش است که بسیاری از علاقه‌مندان را دچار اشتباه کرده است. برای آن‌ها مقولات عجیب و غریبی مطرح می‌شود از این‌گونه که ارزش کار فلان پزشک یا معلم چگونه است؟ زحمات فلان دانشمند زحمتکش که تا صبح دود چراغ می‌خورد چرا به حساب نمی‌آید. کسانی که به بحث غیر جدی عادت کرده‌اند فوراً از همین پرسش‌ها نتیجه می‌گیرند که مارکسیسم به معنویات اهمیت نمی‌دهد.

باید توجه داشت که در تئوری ارزش که یک مقوله اقتصاد سیاسی است موضوع بحث عبارت است از بررسی ارزش کالاها و بحث از مقولات معنوی موضوع بحث نیست اگر منظور از ارزش‌های معنوی حسن و قبح، فضیلت و رذیلت، سعادت و شقاوت و نظایر این‌ها باشد باید در جای دیگری مطرح شود و نه در اقتصاد و اگر منظور کار پزشک و معلم و غیره باشد جای بحث آن در خدمات است که خود یک بخش از اقتصاد سیاسی است و با بخش مربوط به مبادله کالاها تفاوت دارد و ارزش کار معلم و پزشک و سپاهی را نباید با ارزش مبادله‌ای کالاها یکی گرفت.

جامعه بشری برای اداره امور خود بخشی از ارزش‌ها و ثروت‌های تولیدشده را برای تأمین خدماتی از قبیل بسیج، سپاه، دستگاه قضاوت، ادارات دولتی و یا خدمات عام‌المنفعه چون آموزش و پرورش، درمان بیماران، تأمین اجتماعی و پژوهش‌های ملی کنار می‌گذارد و باید کنار بگذارد. اینکه این ارزش کنار گذاشته شده چگونه باید تقسیم شود و خدمات بسیار پرارج آموزگار و پزشک و دانشمند و سپاهی چگونه ارج داده شود مسأله مهم ولی جداگانه‌ای است.

امروز در اقتصاد سرمایه‌داری شاخه بسیار پرهزینه خدمات پدید آمده که روز به روز هم بزرگ‌تر می‌شود که نه فقط خدمت پزشک و معلم که به علت شریف بودنش معمولاً به رخ می‌کشند، بلکه «خدمت» جلاد و شکنجه‌گر و فاحشه و محترک و امثال این‌ها را در بر می‌گیرد. «اتفاقاً بخش ناسالم و زیان‌آور و زشت بخش خدمات به مراتب وسیع‌تر و پرهزینه‌تر از بخش سالم و سودمند آن است».

به هر صورت شاخه خدمات از بحث کنونی ما جداست و باید جداگانه بررسی شود.

مبادله کالاها

ما اینک درباره مبادله کالاها صحبت می‌کنیم و سؤال ما این است که کالاها با چه نسبت کمی با هم مبادله می‌شوند و مبنای پیدایش این نسبت کمی چیست؟

برای اینکه پاسخ این پرسش را بتوان یافت باید عوامل جنبی را کنار گذاشت و این امر ممکن نیست مگر با استفاده از روش تجرید.

روش تجرید: این روش یک روش عادی و کاملاً ضروری همه علوم است. در فیزیک و شیمی و مکانیک و پزشکی و غیره همه جا از روش تجرید استفاده می‌کنند یعنی عوامل مختلفی را که در یک پدیده مؤثرند تک به تک مورد بررسی قرار می‌دهند و در صورت امکان باید آزمایشگاهی ساخت که در آن بتوان عوامل مختلف را از هم تفکیک کرد و پدیده را در شرایط ویژه و به هنگام تأثیر مشخص یک عامل یا چند عامل حساب شده مورد بررسی قرار داد. مثلاً چگونگی بررسی قانون جاذبه عمومی را در نظر بگیرید. بر اساس این قانون که در صحت آن کمترین تردیدی نیست همه اجسامی که از یک نقطه در هوا رها شوند، و در سقوط آزاد باید با سرعت و شتاب واحد به زمین سقوط کنند! اما آنچه ما با چشم می‌بینیم غیر از این است پر مرغ و غبار هوا و تکه کاغذ و قطعه سرب هرگز با یک سرعت سقوط نمی‌کنند و بسته به شکل هندسی آن‌ها و تأثیر مقاومت هوا و سرعت و جهت باد مسیرهای متفاوت و سرعت‌های متفاوتی دارند و چه بسا خلاف قوه جاذبه زمین رو به آسمان بروند. اگر در مسیر اشیایی که سقوط می‌کنند عوامل دیگری هم تعبیه شود مثلاً یک میدان مغناطیسی ایجاد شود سرنوشت آن‌ها کاملاً متفاوت خواهد بود. تکه کاغذ و پر کاه سقوط خواهد کرد اما قطعه آهن به جای سقوط به زمین به سوی قطب آهن ربا جذب خواهد شد. آیا قانون جاذبه عمومی نادرست است؟ نه! مسأله فقط این است که قانون جاذبه عمومی تنها قانون موجود در طبیعت و یا نیروی جاذبه زمین تنها نیرویی که به جرم‌های معلق در هوا وارد می‌شود نیست. اگر منظور پژوهشگری بررسی قانون جاذبه عمومی باشد چاره‌ای نیست جز اینکه سایر عوامل و سایر نیروها را حذف کند. نظیر همین است پژوهش در ماهیت کالا و پیدا کردن آن عامل اصلی که ارزش کالا را می‌سازد. اگر در این پژوهش عوامل جنبی و فرعی را کنار نزنیم، چگونه می‌توانیم به حقیقت دست یابیم؟

در پژوهش‌های علوم طبیعی امکان ایجاد آزمایشگاه وجود دارد و کار آزمایشگاه درست همین است که عوامل مزاحم بررسی را حذف کند و شرایطی را که برای پژوهش ضروری است پدید آورد. به علاوه در علوم ریاضی، فیزیک، مکانیک و غیره از تجرید استفاده می‌شود بدون تجرید هرگز این علوم پدید نمی‌آمدند. در علوم اجتماعی و اقتصادی امکان ایجاد آزمایشگاه نیست. در اینجا هم باید فقط با کمک قدرت تجرید عوامل جنبی را حذف کرد تا بتوان تأثیر هر عاملی را جداگانه بررسی کرده [و] کشف نمود. از اینجاست که می‌گوییم وقتی بخواهیم عامل اصلی ایجادکننده ارزش مبادله را کشف کنیم باید از نیروی تجرید مغز استفاده کرده [و] شرایطی را فرض کنیم که در آن عوامل جنبی و مزاحم و منحرف‌کننده موقتاً کنار گذاشته شود. طبیعی است وقتی عامل اصلی تعیین‌کننده ارزش مبادله که موضوع بحث است کشف شد، تأثیر عوامل دیگر را هم که باعث نوسان قیمت‌ها می‌شوند ولی تأثیری در ارزش مبادله ندارند به جای خود بررسی خواهیم کرد.

برخی از مداحان سرمایه‌داری برای اینکه نظریه مارکس و کشف علمی او را رد کنند به وسایل عامه‌پسندی متوسل می‌شوند و از جمله می‌گویند که گویا مارکس از واقعیت جامعه سرمایه‌داری دور شده و یک مبنای غیر واقعی را بررسی کرده است چرا که در جامعه سرمایه‌داری ما همواره با قیمت سر و کار داریم و نه با ارزش. همواره عواملی چون عرضه و تقاضا، انحصار، دخالت‌ها و نظارت‌های دولتی، تورم و نظایر این‌ها در تعیین

ارزش مؤثرند.

پاسخ می‌دهیم که این آقایان دانشمند جای ارزش و قیمت را با هم عوض می‌کنند دانسته عوامل دیگر را عمده می‌کنند تا تأثیر عامل اصلی را پنهان کنند و ایراد آنان به مارکس عین آن است که کسی به دانشمندان فیزیک و شیمی بگوید تجرید را کنار بگذارید و آزمایشگاه را تعطیل کنید زیرا واقعیت با آزمایشگاه شما تفاوت دارد!! و یا اینکه کسی مدعی شود که نظریه نیوتن نادرست است زیرا پرمرغ در جو زمین و در جریان هوا رو به بالا می‌رود.

یک پارچگی سه جلد کاپیتال

برخی دیگر از مداحان سرمایه‌داری مدعی‌اند که گویا مارکس در جلد اول کاپیتال مطلبی را گفته و بعدها متوجه شده است که نظرش درست نیست و در جلد سوم گفته‌های خود را پس گرفته و به واقعیت نزدیک‌تر شده است. در کشور ما این به اصطلاح ایراد به مارکس به ویژه پس از انتشار کتابی به نام **مارکس و مارکسیسم** نوشته آندره پیتز طرفداران زیادی پیدا کرد. همه کسانی که دنبال دست‌آویزی برای حمله به مارکس می‌گشتند نوشته آندره پیتز را مائده آسمانی دانستند و حرف او را تکرار کردند و می‌کنند:

آندره پیتز می‌نویسد:

مارکس در جلد اول این واقعیت را «یعنی تأثیر عرضه و تقاضا را» نادیده گرفت... ولی خود او این مشکلات را احساس کرده بود. ولی در جلد سوم کتاب سرمایه که ناتمام ماند ظاهراً از نظریه ارزش کار صرف نظر می‌کند و نظریه ارزش مبادله را می‌پذیرد. بعضی از مسئولان مارکسیسم گفته‌اند که علت ناتمام ماندن جلد سوم کتاب سرمایه ناراحتی مارکس از همین موضوع بود.²

درباره این گونه حرف‌ها باید گفت که تجسم روشنی است از اخلاق نازل و ابتذال کامل مدافعان سرمایه که به دور از وجدان علمی هر نسبتی را که دلشان می‌خواهد به مخالفین خود می‌دهند. علت اینکه کتاب آندره پیتز از طرف دانشگاه زمان شاه زیر نظارت ساواک منتشر شد درست همین است که ارزش این نوشته از حد ساواک بالاتر نیست.

واقعیت این است که سه جلد کاپیتال یک پارچه است. مارکس موضوع هر سه جلد را تدوین کرده و خود طبق منطقی که دارد از بررسی کالا و ارزش مبادله در حالت بازار آزاد و در حالت برابری کامل عرضه و تقاضا آغاز می‌کند و سپس در مراحل بعدی وقتی گردش کلی سرمایه را بررسی می‌کند، طبعاً عوامل دیگری را هم در نظر می‌گیرد. خود مارکس در جلد اول چندین بار به این موضوع اشاره می‌کند و یادآوری می‌کند که در جلد سوم حالتی که قیمت‌ها از ارزش‌ها فاصله خواهند گرفت بررسی خواهد شد ایراد غیرعلمی و غرض ورزانه آندره پیتز و امثال او درست مثل این است که کسی بگوید دانشمندان مکانیک در آغاز بررسی‌های خود آنجا که

تأثیر مقاومت هوا، اصطکاک قطعات، وجود نیروهای جنبی دیگر را حذف می‌کنند تا پس از کشف قوانین اصل حرکت نقطه مادی رفته رفته عوامل و نیروهای دیگر را به حساب می‌آورند. در آغاز اشتباه کرده و از واقعیت زندگی دور شده‌اند و بعد متوجه اشتباه شده به واقعیت برگشته‌اند. این‌گونه مدعیان بهتر است ابتدا درس‌نامه‌های پیش پا افتاده مدارس ابتدایی و راهنمایی را ورق بزنند تا بعد وارد بحث علمی بشوند.

ارزش مبادله: به اصل موضوع برگردیم. سخن از ارزش مبادله‌ای کالاهاست و اینکه کالاهای کاملاً متفاوت با چه معیار و مقیاس با هم مبادله می‌شوند. روی چه حساب و به چه دلیلی یک چارک پنبه و یک ذرع پارچه و چهار قوطی کبریت یک نان سنگک مبادله می‌شوند. برای یافتن این پرسش بازاری را در نظر می‌گیریم که در آن هنوز عوامل جنبی از قبیل تورم و مالیات، نظارت و کنترل دولت، انحصار و غیره موجود نیست.

تصور چنین بازاری در کشور خود ما در گذشته‌ای نه چندان دور بسیار آسان است و دور از واقعیت هم نیست. در بخش بزرگی از کشور ما پول دخالت زیادی در مبادله‌ها نداشت. کالا مستقیماً با کالا مبادله می‌شد. دهقانان و پیشه‌وران در بازارهای متعدد مثل پنجشنبه بازار و جمعه بازار و غیره جمع می‌شدند و کالاهای خود را با هم مبادله می‌کردند. کاربرد پول بعدها وسعت یافت به طور کلی در تاریخ بشری هم پیدایش پول سابقه زیادی ندارد و عوارض جنبی آن مثل تورم و غیره که امروز در بازار سرمایه‌داری دامن‌گیر ماست، در قرون اخیر و حتی در دهه‌های اخیر پیدا شده است. باری در بازاری که تولیدکنندگان کوچک از دهقان و پیشه‌ور جمع آمده‌اند و در آن هیچ نیروی خارج از تولید کالایی دخالتی ندارد و فقط قوانین تولید کالایی با آزادی کامل عمل می‌کنند کالاها بر چه مبنایی مبادله می‌شوند؟ چرا دهقان در برابر یک چارک پنبه که به نساج می‌دهد یک ذرع پارچه می‌گیرد؟ و ممکن نیست که در برابر یک چارک پنبه صد ذرع پارچه به او بدهند؟ رابطه کمی میان دو کالا در موقع مبادله از کجا پیدا می‌شود؟

برخی گمان می‌کنند که این رابطه نتیجه ارزش مصرف است اما سودمندی اشیاء یعنی ارزش مصرف آن‌ها درست همان چیزی است که در موقع مبادله از محاسبه حذف می‌شود. درست است که شی‌ای اگر ارزش مصرف اجتماعی نداشته باشد اصلاً کالا نیست و قابل مبادله نیست و نمی‌تواند به عنوان کالا به بازار عرضه شود، اما اهمیت داشتن ارزش مصرف غیر از چگونگی تعیین رابطه کمی در مقدار کالاها هنگام مبادله است و ارزش مصرف کیفیت است و نمی‌تواند کمیت مبادله را تعیین کند و نمی‌تواند به این پرسش پاسخ دهد که چرا یک چارک پنبه با یک ذرع پارچه مبادله می‌شود؟ و نه با صد ذرع. سؤال کلی‌تر اینکه اصولاً بر چه مبنایی این همه کالای کاملاً متفاوت با هم مبادله می‌شوند؟ چه چیز مشترکی میان آن‌ها وجود دارد که این مبادله را ممکن می‌کند؟ پاسخ این پرسش یکی و فقط یکی است: همه این کالاها معرف کار انسانی هستند همه آن‌ها صرف نظر از اینکه چه شکل و شمایل ظاهری و چه خصوصیت طبیعی داشته باشند محصول کار و زحمت کاری انسانی هستند. فقط می‌توانند به نسبت کار که برای تولید آن‌ها صرف شده مبادله شوند.

صفت دوگانه کار: کار مجرد و کار مشخص

وقتی به ظاهر کالاها و ارزش مصرف آن‌ها می‌نگریم همه آن‌ها با هم متفاوتند و این بدان معناست که کاری که برای تولید آن‌ها صرف شده از نظر شکل مشخص کاری که روی هریک از آن‌ها انجام گرفته با هم متفاوت است. **شکل کار** نجار، آهنگر، نساج، کشاورز، گندم کار و باغدار شباهتی به هم ندارد و برای همین هم هست که از زیر دست آن‌ها کالاهای متفاوتی بیرون می‌آید. «در کارخانه‌های امروز در یک محوطه کار، کارگران با ابزارهای مختلف و به اشکال مختلف کار می‌کنند: یکی سوراخ می‌کند، یکی می‌تراشد و دیگری رنگ می‌زند و غیره و غیره».

اما این کارهای متفاوت از یک نظر مشترکند و آن اینکه همه آن‌ها صرف مقدار معینی از نیروی کار بشری است. هم خیاط، هم آهنگر، هم نانوا، هم نساج و هم دهقان... همه و همه صرف نظر از شکل کاری که می‌کنند نیروی کار خود را به مصرف می‌رسانند. به عبارت بهتر همه آن‌ها زحمت می‌کشند.

اگر به سنت‌های خودمان برگردیم این مطلب را بهتر می‌فهمیم: ما هر وقت که به یک انسان زحمتکش برسیم که مشغول انجام کاری است می‌گوییم خسته نباشی! خدا قوت! فرق نمی‌کند که این انسان چه کار مشخصی انجام می‌دهد. سوزن می‌زند یا شخم می‌کند آنچه میان همه زحمتکشان و کارکنان مشترک است این است که آن‌ها زحمت می‌کشند، بر اثر آن نیروی خود را صرف کرده، خسته می‌شوند و باید آرزو کرد که خدا به آن‌ها قوت بدهد تا جای نیرویی را که صرف کرده‌اند پر کنند. از این نوع اصطلاحات که در آن خردمندی مردم بسیاری واقعیت‌های پنهان پشت پرده کالا را به روشنی درک کرده و بیان می‌کند زیاد است. مثلاً: خیاط‌ها و کفاش‌ها معمولاً می‌گویند داریم با سوزن گور خود را می‌کنیم و یا در مورد انسان زحمتکش گفته می‌شود که با عرق جبین و کد یمین نان می‌خورد.

همه این‌ها و بسیاری دیگر از نظایر آن از یک واقعیت انکارناپذیر حکایت می‌کند و آن اینکه محصولات دست بشری که در تولید کالایی به صورت کالا درآمده و وارد بازار می‌شود از یک سو نتیجه شکل مشخصی از کار است که به ابزار خاص و مهارت ویژه‌ای نیاز دارد و از سوی دیگر حاصل زحمت انسان کارگر است.

وقتی دو کالا را با هم مبادله می‌کنیم شکل مشخص کار که ایجاد کننده ارزش مصرف است نمی‌تواند بنای کمی مبادله باشد: شکل کار مشخص دهقان پنبه کار را نمی‌توان با شکل کار نساج مقایسه کرد و معادله‌ای پدید آورد. آنچه در مبادله می‌تواند اساس و پایه کمی مقایسه میان دو کار باشد، خصلت دوم کار یعنی خصلت زحمت کشیدن و صرف نیروی انسانی است که در تمام کارهای سودمندی که انسان انجام می‌دهد مشترک است. دهقان پنبه‌کار و نساج حاصل زحمت خود را با هم مبادله می‌کنند و جز بر مبنای مقدار زحمتی که کشیده‌اند نمی‌توانند به طریق دیگری معامله کنند. پنبه‌کار و نساج آن مقدار پنبه و پارچه را با هم مبادله می‌کنند که زحمتی که روی آن کشیده‌اند برابر باشد.

بنابراین کار انسان مؤلف کالا در آن واحد دو جنبه دارد: یکی شکل مشخص انجام کار که آن را **کار مشخص**

می‌نامیم و دیگری صرف هدفمند نیروی مغزی و عضلانی انسانی صرف نظر از شکل آن که آن را **کار مجرد** می‌نامیم.

و در زبان‌های خارجی معمولاً میان دو خصلت کار یعنی کار مشخص یا شکل مشخص انجام کار و کار مجرد یا جنبهٔ عام صرف نیروی کار به طور کلی، تفاوت گذاشته و دو کلمه برای آن‌ها به کار می‌برند. شاید جا داشته باشد که ما هم در زبان فارسی از دو کلمه‌ای که مردم معمولاً به کار می‌برند استفاده کنیم: کار مشخص یا شکل مشخص کار را «**کار**» و کار مجرد یا جنبهٔ عام صرف نیروی انسانی را «**زحمت**» بنامیم.

کشف خصلت دوگانهٔ کار از موفقیت‌های اندیشه مارکس است و قبل از او سابقه ندارد. اضافه کنیم که این دو خصلت فقط در اقتصاد کالایی و موقع مبادلهٔ کالاهاست که از هم جدا می‌شوند. در موقع مبادله است که هر طرف مبادله حساب می‌کند که چقدر زحمت کشیده و آیا گرفتن کالای مقابل به زحمتی که کشیده می‌ارزد یا نه. اگر مبادله نباشد، اگر کسی برای خودش و برای خانواده‌اش کار کند، میزان زحمت خود را محاسبه نمی‌کند. مادر حساب نمی‌کند که برای بافتن جوراب یا دوختن لباس بچه‌اش چقدر زحمت کشیده است زیرا این زحمت را با زحمتی برابر آن مبادله نخواهد کرد.

اما در موقع مبادلهٔ کالاها درست میزان مقدار زحمت است که مبنا قرار می‌گیرد. کالاهایی با هم مبادله می‌شوند که مقدار زحمتی که برای تولید آن‌ها کشیده شده با هم برابر باشد. اگر یک چارک پنبه با یک ذرع پارچه مبادله شود، معنای آن این است که در یک چارک پنبه همان مقدار زحمت انسانی خوابیده که در یک ذرع پارچه.

زمان کار اجتماعاً لازم

اینک این سؤال مطرح است که مقدار کار مجرد یا زحمت انسان‌ها با چه وسیله‌ای محاسبه می‌شود؟ چه کسی و چگونه تعیین می‌کند که زحمت یک چارک پنبه برابر زحمت یک ذرع پارچه است؟

پاسخ این است که در بازار کالایی این عمل در طول زمان از روی تجربه و در روندی توأم با نوسان انجام می‌گیرد.

مارکس مراحل منطقی را که مبادلهٔ کالاها در طی تاریخ پیموده بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که مبادله‌ها در آغاز خصلت تصادفی و انفرادی دارند و قبایل کشاورز و دامدار – پس از نخستین تقسیم کار بزرگ در جامعهٔ بشری – تولیدات خود را با هم مبادله می‌کنند. طبیعی است که در این مبادله‌های نخستین محاسبهٔ مقدار زحمت با دقت ممکن نیست و قطعاً محاسبات آن روزی نسبی و تقریبی بوده و رفته رفته به واقعیت نزدیک‌تر شده و زمانی که کالاهای بسیار متفاوتی در بازارها با هم مبادله شده‌اند و این مبادله‌ها دائماً تکرار شده تناسب بالنسبه درست زحمت‌ها رفته رفته پدید آمده است. مقدار زحمتی را که برای تولید هر کالایی

کشیده شده می‌توان با زمان کار سنجید. ممکن است برخی گمان کنند که در این صورت هر کس تنبل‌تر و بی‌مهارت‌تر باشد در چنین معامله‌ای برنده است و افراد ماهر سخت کوش مغبون شوند ولی در واقع چنین نیست. **بازار میدان رقابت است** در آنجا تولید کنندگانی که کالای مشابه ساخته‌اند با هم مقایسه می‌شوند و آن که بهتر کار کرده یعنی در زمان کمتری محصول بیشتری ساخته برنده است به عبارت دیگر بر اثر این رقابت‌ها که میان نیروهای انفرادی جریان می‌یابد حدّ متوسط کار لازم برای تولید هر واحد از کالای مفروض پیدا می‌شود.

کار ساده و کار مرکب

اگر تولید کالا را نتیجه کار و زحمت سودمند انسان مولد بدانیم – که می‌دانیم – پرسشی مطرح می‌شود و آن اینکه کار انسان‌ها هم‌سان و هم‌سنگ نیست و خود انسان‌ها هم از نظر استعداد و مهارت و ابتکار متفاوتند. این تفاوت چگونه محاسبه می‌شود؟ پاسخ این است که کار انسانی هر قدر هم مرکب باشد، یعنی هر قدر هم شکل مشخص یک کار پیچیده باشد به مثابه زحمت و صرف نیروی کار انسانی قابل تحویل است به ساده‌ترین کار و می‌توان **کار مرکب** را ضریبی از **کار ساده** گرفت. کار ساده عبارت است از صرف نیروی عقلانی و جسمانی که هر انسان معمولی به طور متوسط و بدون تکامل خاص و کسب مهارت ویژه‌ای داراست. طبیعی است که این کار ساده در جوامع مختلف و دوران مختلف فرق می‌کند ولی در هر اجتماع مفروض، مشخص و معلوم است. می‌توان این کار ساده را از نظر زمانی ملاک قرار داد و هر ساعت از پیچیده‌ترین کارها را ضریبی از یک ساعت کار ساده گرفت.

برخی از مدافعان سرمایه‌داری در کشورهای غربی به این موضوع ایراد می‌گیرند و برای اینکه خود را زیادی روشنفکر و بافرهنگ نشان دهند به استعداد ویژه هنرمندان و نویسندگان بزرگ متوسل می‌شوند که چگونه ممکن است کار چنین شخصیتی را با کار ساده مقایسه کرد «مگر همه مردم حمالند»؟ این ایراد مطلقاً بی‌جاست. کار انسانی هر قدر هم ساده باشد خالی از عامل فکری و عقلی نیست. انسان ساده‌ترین کارهای دستی‌اش را هم با صرف نیروی کار فکری معینی انجام می‌دهد، لذا وقتی صحبت از کار می‌کنیم عقل و فکر هم در آن منظور شده است. واحد کار ساده انسانی مقیاسی است برای اندازه‌گیری کار انسان، واحدی است اعتباری نظیر متر و کیلو و غیره. همان‌طور که با متر و کیلو می‌توان عظیم‌ترین فواصل و بزرگ‌ترین جرم‌ها را اندازه گرفت، با واحد کار ساده هم اندازه‌گیری کار نوابغ می‌تواند انجام گیرد.

به علاوه، بحث بر سر چند نابغه و چگونگی اندازه‌گیری کار آن‌ها که نیست. سخن از بازار میلیونی است و تولید کالایی و ارزش مبادله و هر کالایی که در معرض مبادله قرار گیرد زحمت موجود در آن خواه ناخواه پایه مبادله قرار خواهد گرفت. هرگاه مبادله‌اش تکرارشونده باشد، اندازه‌گیری دقیق خواهد شد و اگر تکرار نشود، مبادله‌اش تصادفی و اندازه‌اش نادقیق و نسبی است. در ضمن اضافه کنم که استعداد و لیاقت در میان مردم معمولی هم کم نیست نباید این همه درباره فلان هنرمند نقاش سخن گفت.

تغییر بارآوری کار و تأثیر آن در ارزش مبادله و ارزش مصرف

نیروی کار انسانی بسته به اینکه چگونه صرف شود، مقدار بیشتر یا کمتری ارزش مصرف تولید می‌کند. اگر نیروی کار را در جای خود و به طور سودمندی مصرف نکنند، زحمت هدررفته‌ای است و اگر در جای خود و درست مصرف کنند، آفریننده است و بسته به اینکه:

۱. ابزار کار در چه سطح تکاملی است.

۲. تولیدکننده‌ای که با آن ابزار کار می‌کند چه میزان مهارت، استعداد و قدرت خلاقه دارد.

۳. طبیعتی که با آن سر و کار دارد چقدر حاصل‌خیز است و کمک می‌کند و بالاخره بسته به اینکه نیروی کار و دقت تولیدکننده چگونه سازمان داده می‌شود، باروری بیشتر یا کمتری دارد.

هر قدر باروری کار بیشتر باشد، زمان لازم برای تولید هر واحد کالا کمتر است. مثلاً برای تولید هر جفت کفش دست دوز احتمالاً سه روز صرف انرژی لازم است ولی با چرخ دوزندگی و ابزار کار بهتر، با صرف همین مقدار انرژی می‌توان مثلاً ۳ جفت کفش دوخت. یعنی بر اثر افزایش بارآوری کار کفش اولی نماینده سه روز زحمت و کفش بعدی نماینده یک روز زحمت است و یا به عبارت دیگر، در کفش دومی یک سوم کفش اولی زحمت انسانی متبلور شده است.

حال ببینیم این تغییر بارآوری کار چه تأثیری در بازار دارد. ابتدا که تولیدکننده‌ای ابتکاری زده ابزاری اختراع کرده و توانسته است بارآوری کار خود را افزایش دهد، در بازار برنده است. زیرا حدّ متوسط و اجتماعی کار لازم با تغییر بارآوری کار یک تولیدکننده تغییر اساسی نمی‌کند و او می‌تواند در بازار رقابت محصول کار یک روزه خود را مانند کار سه روزه مبادله کند زیرا حدّ متوسط زمان لازم سه روز است. اما بارآوری کار در انحصار یک نفر نمی‌ماند. رفته رفته ابتکار او عمومی می‌شود و میزان زحمتی که او صرف می‌کند پایه محاسبه حدّ متوسط زمان لازم قرار می‌گیرد. تولیدکنندگانی که نتوانند بارآوری کار خود را بالا برند طبعاً در میدان رقابت ورشکست شده و از جرگه خارج می‌شوند. تکامل جامعه بشری در جهت افزایش باروری کار انسانی است و در نتیجه، مقدار زحمتی که در هر واحد کالا وجود دارد و یا به دیگر سخن مقدار ارزش مبادله‌ای که در هر واحد ارزش مصرف موجود است کمتر می‌شود. این موضوع را به سادگی می‌توان با نظری به تاریخ تکامل صنعت دریافت.

پس مقدار ارزش مبادله‌ای یک کالا به نسبت مستقیم مقدار کار مجرد یا زحمت انسانی و نسبت معکوس بارآوری کاری که در آن نهفته است تغییر می‌کند و در همین جاست که نقش ابتکار و مهارت بشری به طور برجسته‌ای دیده می‌شود.

نقش طبیعت

یکی از مسائلی که برای علاقه‌مندان، ایجاد اشکال می‌کند و مانع از درک درست قانون «ارزش مبادله = کار»

می‌شود، نقش طبیعت است در تولید. طبیعت بسته به درجه حاصل‌خیزی خود باروری کار را بالا و پایین می‌برد. سال پرآب و خوب محصول فراوان است و در خشکسالی محصول کم. در حالی که دهقان زحمتکش در هر دو سال به یک نسبت کار کرده و زحمت کشیده است. معدنی حاصل‌خیزتر است و مواد معدنی آن بیشتر در دسترس‌اند، و معدنی کم حاصل‌تر.

سؤال این است: نقش طبیعت چگونه در قانون ارزش عمل می‌کند؟ پاسخ این پرسش این است که نقش طبیعت رایگان است چیزی به ارزش مبادله اضافه نمی‌کند، اما مبنای اصلی ارزش مصرف است.

کسانی که نتوانند تفاوت ارزش مصرف و ارزش مبادله را درک کنند برای آن‌ها درک نقش طبیعت غیرممکن است. مثلاً اگر دهقان متوسط در سال پرمحصول به ازای ۱۰۰ ساعت کار یک تن گندم تولید کند و سال بعد که شرایط طبیعی نامساعد است به ازای همین ۱۰۰ ساعت نیم تن گندم بردارد. کسی که تفاوت میان ارزش مصرف و ارزش مبادله را نمی‌داند خیال می‌کند این دهقان متوسط در سال پرمحصول دوبرابر سال کم محصول ارزش مبادله تولید کرده در حالی که ارزش مبادله‌ای کالای او در هر دو سال برابر هم است. تفاوت در ارزش مصرف است. در سال پرمحصول با کمک طبیعت، هر صد ساعت کار دهقان متوسط یک تن محصول داده، یعنی ارزش مبادله‌ای هر ده کیلو گندم یک ساعت است و در سال کم محصول ۱۰۰ ساعت کار معین دهقان در نیم تن گندم متبلور شده و لذا ارزش مبادله‌ای هر ۵ کیلو گندم یک ساعت است.

به عبارت دیگر در سال پرمحصول ارزش مبادله‌ای هر واحد از محصولات کشاورزی کمتر از ارزش هر واحد از همین محصولات سال نامساعد است. معنای این حرف این است که طبیعت اولاً مواد لازم در اختیار انسان مولد قرار می‌دهد و از این حیث طبیعت در تولید ارزش مصرف یار و یاور انسان است.

مارکس می‌گوید:

انسان در تولید خویش فقط می‌تواند مانند خود طبیعت عمل کند یعنی تنها اشکال ماده را تغییر دهد. بالاتر آنکه در همین عمل تغییر شکل نیز انسان دائماً به وسیله قوای طبیعت یاری می‌شود. پس کار منبع واحد ارزش‌های مصرفی که تولید می‌کند و یگانه سرچشمه ثروت مادی نیست. بنا به قول ویلیام پتی کار پدر، و زمین مادر آن است.³

ثانیاً طبیعت شرایط بارآوری بیشتر یا کمتر کار انسانی را در رشته‌های کشاورزی و معدنی فراهم می‌کند. اگر شرایط طبیعی مساعد باشد، بارآوری کار انسانی بیشتر است و اگر شرایط نامساعد باشد، بارآوری کار انسان کمتر خواهد بود. آب و هوای مساعد یا نامساعد، خاک با حاصلخیزی متفاوت، معدن غنی یا فقیر، در دسترس یا دور از دسترس، نمونه‌های مهم شرایط متفاوت طبیعی است که باعث افزایش یا کاهش بارآوری می‌شود.

مارکس می‌گوید:

بارآوری کار در بستگی به اوضاع و احوال تعیین می‌شود... از جمله بسته به شرایط طبیعی است. در صورتی که فصل مساعد باشد مقدار واحدی از کار با بوشل مثل گندم و اگر نامساعد باشد فقط با چهار بوشل نموده می‌شود. مقدار واحدی کار در معادن غنی فلزات بیشتری تهیه می‌کند تا در کان‌های فقیر. 4

برخی از دانشمندان عامی‌گرای مدافع مَلَکین و سرمایه‌داران برای اینکه زمینه را برای دریافت بهره مالکانه و سود سرمایه آماده کنند، تفاوت اساسی میان ارزش مصرف و ارزش مبادله را از میان برمی‌دارند و در بحث از طبیعت دائماً روی اهمیت طبیعت صحبت کرده و ادعا دارند که گویا مارکس اهمیت طبیعت را فراموش کرده است. در حالی که مارکس بیش از هر اقتصاددان دیگری به اهمیت طبیعت واقف بود و آن را مادر تولید و ثروت مادی می‌دانست. جدا از طبیعت حتی تصور تولید را هم نمی‌توان کرد. علاوه بر آن، خود انسان نیز جزئی از طبیعت است. در کشورهای سوسیالیستی قبل از هر کشور دیگر و بیش از هر کشور دیگر موضوع دفاع از طبیعت و حفظ محیط زیست مطرح شده و اقدامات جدی در این زمینه به عمل آمده است.

در بحث از زمین و مالکیت آن توضیح باز هم بیشتری درباره طبیعت و امتیازات طبیعی که در اختیار تولیدکنندگان در طبیعت مساعد قرار می‌گیرد خواهیم داد.

مطلبی که در اینجا باید تأکید کنیم دو تاست:

اول اینکه تأثیر طبیعت در بارآوری کار بشری یک جانبه نیست بلکه کار بشری نیز متقابلاً در حاصل‌خیزی طبیعت اثر می‌گذارد. کار بشر طبیعت را تغییر می‌دهد. آبادتر و حاصل‌خیزتر می‌کند.

دوم اینکه تأثیر طبیعت در ارزش مبادله‌ای کالاها مستقیم نیست و از طریق تغییر در کاهش و افزایش بارآوری کار انسانی است. بنابراین قانون ارزش کار با دخالت طبیعت نقض نمی‌شود، بلکه با قوت بیشتری تأیید می‌شود. طبیعت را از هیچ راه دیگری جز از راه کار انسانی نمی‌توان در ارزش کالا وارد کرد.

نقش عرضه و تقاضا

تناسب عرضه و تقاضا مهم ترین عامل تعیین کننده مناسبات تولیدکنندگان کالا در بازار است. در این بازار – چنانکه معلوم است – هیچ نوع نظم و رهبری آگاهانه‌ای وجود ندارد و تولیدکنندگان در یک نبرد مرگ و زندگی درگیرند. هر یک از آنها قبل از اینکه به بازار بیایند جدا از سایر تولیدکنندگان و در کارگاه یا مزرعه خود کار کرده و از وضع دیگران خبری ندارند و از نیاز بازار نیز بی‌خبرند. او تا قبل از ورود به بازار گویی مشغول کار فردی و شخصی خودش بوده ولی در واقع او نه برای خودش بلکه برای بازار – یعنی برای جامعه کار می‌کرده است پس ارزش مصرفی که او تولید می‌کند وقتی مشتری خواهد داشت که ارزش مصرف اجتماعی باشد و دیگران به محصول او نیاز داشته باشند ولی تا وقتی مبادله انجام نشده هنوز معلوم نیست که آیا واقعاً و در عمل چنین نیازی موجود است یا نه؟ آیا محصول او لازم است یا زیادی است؟ هیچ‌کس جز نتیجه بازار و پایان نبرد

رقابت آمیز آن نمی‌تواند پاسخی به این پرسش بدهد.

از سوی دیگر او از درجه بارآوری کار اجتماعی هم خبر ندارد. آیا سایر تولیدکنندگان توانسته‌اند با ابتکار شخصی و برآوردن ابزار تولید نوین و استفاده از لطف طبیعت بارآوری کار خود را بالا ببرند یا نه؟ آیا بارآوری کار فردی او بالاتر یا پایین‌تر از سطح متوسط بازار است؟ این مطلب هم فقط در جریان نبرد رقابت آمیز تولیدکنندگان در بازار معلوم خواهد شد. این نبرد رقابت آمیز همانا رابطه عرضه و تقاضاست. کسی موفق است که کالای او با تقاضای مناسبی روبرو شود.

در حالتی که عرضه با تقاضا برابر باشد همه تولیدکنندگان برای کالای خود مشتری پیدا می‌کنند و همه خریداران هم نیاز خود را برآورده می‌سازند. در این صورت ارزش مبادله‌ای کالا برابر کار اجتماعاً لازمی است که از میانگین کار و زحمت همه تولیدکنندگان پدید آمده است. اگر عرضه بیش از تقاضا باشد تولیدکنندگان عقب‌مانده که بارآوری کارشان کمتر از حد متوسط است مشتری مناسب پیدا نمی‌کنند، کالایشان فروش نمی‌رود و کار آن‌ها در محاسبه ارزش اجتماعاً لازم وارد نمی‌شود و اگر عرضه کمتر از تقاضا باشد تولیدکننده عقب‌مانده هم مشتری پیدا می‌کند و لذا کار او هم در محاسبه میانگینی وارد می‌شود. در نتیجه تولیدکننده پیشرو کالای خود را به امتیاز می‌فروشد. به این ترتیب تولیدکنندگان پیشرو که بارآوری بیشتری دارند، اولاً تأمین بیشتری دارند و ثانیاً امتیازی کسب می‌کنند، و تولیدکنندگان عقب‌مانده اولاً تأمین ندارند و ثانیاً باید کالای خود را به ارزش کمتری بفروشند. به عبارت دیگر، کار اجتماعاً لازم که بنای تعیین ارزش مبادله است توسط قانون عرضه و تقاضا تعیین می‌شود و میانگینی است که از کار فردی تولیدکننده پیشرو بیشتر و از کار فردی تولیدکننده عقب‌مانده کمتر است. هر تولیدکننده‌ای برای اینکه ورشکست نشود باید دائماً در تلاش افزایش بارآوری کارش باشد.

به طوری که می‌بینیم نقش قانون عرضه و تقاضا به مثابه عامل تنظیم‌کننده مناسبات تولیدکنندگان بی‌چون و چراست و همین نقش مهم و مؤثر قانون، در برخی از اذهان ناآشنا این شبهه را ایجاد می‌کند گویا خود عرضه و تقاضا در تولید ارزش مؤثر است. غافل از اینکه این قانون ارزشی تولید نمی‌کند بلکه ارزش‌های تولیدشده را تقسیم و توزیع می‌کند و اگر به تولیدکننده‌ای سهم بیشتری داد، این سهم را از تولیدکننده دیگر گرفته و خود ارزش نیافریده است.

قانون عرضه و تقاضا جمع کل کار اجتماعاً لازم و اجتماعاً سودمند را که در بازار ریخته شده میان تولیدکنندگان تقسیم می‌کند و میانگینی و حدّ متوسطی پدید می‌آورد که به صورت گرایش عمل می‌کند.

بت پرستی کالایی

با صحبتی که درباره وضع بازار و عملکرد کور قانون ارزش و قانون عرضه و تقاضا گفتیم این مطلب روشن است که تولیدکنندگان منفرد در کارگاه خود کار خصوصی انجام می‌دهند. اما در بازار این کار به کار اجتماعی

بدل می شود و بسته به اینکه این تبدیل چگونه انجام گرفته باشد، سرنوشت تولیدکننده رقم می خورد. یا موفق و سعادتمند است و یا ورشکسته و مفلوک. رابطه او با سایر تولیدکنندگان عملاً به صورت رابطه کالای او با کالاهای سایر تولیدکنندگان جلوه می کند. تولیدکننده کالا اسیر کالا و وابسته آن است پس از گسترش مبادله و بر اثر آن رفته رفته پول پیدا می شود. (بررسی چگونگی پیدایش پول و نقش آن در تولید کالایی از کارهای جالب و مهم مارکس است که چون خارج از موضوع ماست به آن نپرداختیم).

آنگاه که پول پدید آمد **بیگانگی** تولیدکنندگان از کالای خود و تسلط کالا و تجسم آن پول به سرنوشت انسان آشکارتر می شود. تولیدکننده سلطه ای بر قوانین بازار ندارد. در نظر او بازار و حوادث آن سحر و جادوست و شیشه عمر او در دست کالا و پول است، و از اینجا رابطه ای میان تولیدکننده و کالا «و به ویژه پول» پدید می آید که در واقع یک نوع پرستش است مارکس آن را **بت پرستی کالایی و بت پرستی پول** می نامد که در نظام سرمایه داری به **بت پرستی سرمایه** بدل می شود و مدافعان و مداحان سرمایه داری، سرمایه را آفریننده ثروت معرفی می کنند. دارندگان سرمایه همه چیز دارند هم قدرت، هم سلامت، هم خوشی و هم حتی تحصیل و فرهنگ و آنان که سرمایه ندارند هیچ ندارند. طبیعی است که در چنین جامعه ای همه در برابر بت سرمایه تعظیم می کنند و آن را می پرستند.

نظریات اقتصاددانان سرمایه داری درباره ارزش

اقتصاددانان کلاسیک سرمایه داری – یعنی کسانی که اقتصاد سیاسی سرمایه داری را بنا نهاده اند – به نقش کار در تولید ارزشی مبادله توجه داشتند. آدام اسمیت تفاوت ارزش مصرف و ارزش مبادله را بیان می کند و کار را معیار واقعی ارزش مبادله می داند. ریکاردو که بزرگترین اقتصاددان کلاسیک بورژوازی است در این عرصه جلوتر از اسمیت رفت و برپایه تئوری ارزش – کالا متوجه تضادهای طبقاتی شد و اگر تئوری خود را پیگیرانه دنبال می کرد، می بایست به ظالمانه و غارتگرانه بودن نظام سرمایه داری اعتراف کند اما او در پشت همین دیوار متوقف شد.

سردمداران سرمایه داری با احساس خطر از افشای ماهیت خود، به فکر ایجاد اقتصاد عامیانه ای افتادند که مدافع و مداح سرمایه داری باشد. این اقتصاد عامیانه کمترین ارزش علمی ندارد و فقط به زور سرمایه «چه زور تبلیغی – آموزشی و چه زور مستقیم» سرپا ایستاده است.

امروز مؤسسات علمی و دانشگاهی سرمایه داری هم از اقتصاد کلاسیک خود اعراض کرده اند، نظریات اسمیت و ریکاردو را – جز در آنچه به سود سرمایه باشد قبول ندارند و در عوض اقتصاد سیاسی عامیانه و بی ارزشی را به وسعت تدریس و تبلیغ می کنند.

از میان تئوری های عامی گرای اقتصاد بورژوازی درباره ارزش کالا، دو تئوری شهرت بیشتری دارند زیرا در بازار انحصاری امپریالیستی هم کاربرد آنها بیشتر است. یکی از این دو تئوری، **تئوری ندرت** نامیده می شود و

دیگری **تئوری مطلوبیت نهانی**. در کشور ما هم که اقتصاد آن وابسته به اقتصاد امپریالیستی و زایده آن بود، طبیعی است که تئوری‌های اقتصادی آن هم متناسب با همین وابستگی از خارج آمد و بر دانشگاه‌ها مسلط شد و اینک به عنوان تنها تئوری‌های درست و قابل قبول پذیرفته است و حتی کسانی که با وابستگی اقتصادی مقابله می‌کنند، عملاً تحت تأثیر این تئوری‌های عامی‌گرا و بی‌ارزش قرار دارند و بدون برخورد انتقادی ذهن خود را تسلیم آن‌ها کرده‌اند.

ما در زیر، این دو تئوری را بررسی می‌کنیم تا عیار واقعی آن‌ها شناخته شود. قبل از همه یادآوری می‌کنیم که هیچ‌یک از این دو تئوری مستقلاً و جدا از تئوری ارزش کار پدید نیامده‌اند. بلکه هر دوی آن‌ها فقط به صورت عکس‌العملی در برابر تئوری علمی ارزش کار ساخته شدند و نقش اصلی آنها مقابله با تئوری ارزش کار و به اصطلاح رد آن است تا ثابت کنند که گویا ارزش کالاها به کاری که روی آن انجام گرفته مربوط نیست.

بررسی تئوری ندرت

مبتکرین این تئوری مدعی‌اند که ارزش کالا به کار متبلور در آن مربوط نیست بلکه به ندرت کالا مربوط است. هر کالایی که نادرتر باشد با ارزش تر است برای اینکه ارج واقعی این تئوری معلوم شود بررسی خود را از ساده‌ترین سؤال آغاز می‌کنیم و می‌پرسیم ندرت یعنی چه؟ تا وقتی موضوعی تعیین نشود نمی‌توان درباره‌اش حرفی زد.

اتفاقاً سازندگان این تئوری معمولاً به همین سؤال ساده ولی خیلی ضرور پاسخ نمی‌دهند و موضوع ندرت را تعریف و تبیین نمی‌کنند زیرا ندرت معنای دیگری جز کمبود عرضه نسبت به تقاضا ندارد. ندرت یا کمیابی بدون تقاضای متقابل نمی‌تواند پدید آید. نادرترین نوادر دنیا هم فقط وقتی کالا هستند که وارد بازار شوند و مشتری پیدا کنند. شی‌ای که فقط یک واحد باشد تا وقتی مشتری پیدا نکند نادر نیست و برعکس اگر کالایی به مقدار مطلق فراوان به بازار عرضه شود اگر با تقاضای بیش از عرضه روبرو شود کمیاب خواهد بود.

بنابراین تئوری ندرت همان تناسب عرضه و تقاضاست و حضرات اقتصاددان عامی‌گرای بورژوا به عمد اسم آن را عوض می‌کنند تا شنونده را فریب دهند. ما درباره عرضه و تقاضا قبلاً صحبت کردیم. اینک درباره تئوری «ندرت» به عنوان تئوری ارزش یادآوری می‌کنیم که این به اصطلاح تئوری قادر نیست که به ساده‌ترین پرسش‌ها پاسخ دهد: ندرت چیست؟ کمیت یا کیفیت؟ واحد ندرت چیست؟ اگر ندرت دو کالا با هم برابر باشد آیا ارزش آن‌ها با هم برابر است؟

رابطه ارزش با ندرت چگونه است؟ آیا ارزش از ندرت تشکیل می‌شود؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان گفت که ارزش فلان کالا مثلاً صد ندرت است؟ یا نه؟ ارزش چیزی است جدا از ندرت منتها ندرت در تغییر آن مؤثر است؟ از نوشته‌های اقتصاددانان هوادار «ندرت» چنین بر می‌آید که ندرت چیزی جدا از ارزش است یعنی ندرت چیز دیگری جز ارزش است. در این صورت ارزش چیست؟

این پرسش‌ها را که هیچ یک پاسخی ندارند، می‌توان بی‌شمار ادامه داد و به لغو بودن کامل تئوری ندرت پی برد.

کاربرد واقعی تئوری ندرت

در بازار عادی، آنجا که روزانه میلیاردها کالا دست به دست می‌شود تئوری ندرت اصلاً کاربردی ندارد، زیرا هیچ کالایی نادر نیست و مردم احساس ندرت نمی‌کنند. اما وقتی حالت بحرانی فلاکت باری پیش آید مثل جنگ، خشکسالی، زلزله و نظایر آن، در چنین حالاتی علاوه بر فلاکت‌های طبیعی و فجایی چون جنگ وضع بازار هم بهم می‌خورد. فعالیت خرابکارانه غارتگران و محتکرین هم آغاز می‌شود و در نتیجه کمبود و ندرت کالاها پدید می‌آید و تئوری ندرت کاربرد پیدا می‌کند و موافق این تئوری «ارزش» کالاها بالا می‌رود.

در این واقعیت دردناک کمی دقت و تأمل کنید، آن وقت معنای واقعی تئوری ندرت را درخواهید یافت. این تئوری چنین فلاکت‌هایی را از نظر اقتصاد بورژوایی بزرگ می‌کند، جنایت‌کاری محتکران را علیه بشریت تبرئه کرده و عملاً به عنوان یک کار سودمند اقتصادی معرفی می‌کند زیرا بنا بر تئوری ندرت محتکر ارزش آفرین است. اما در واقع چه رخ داده؟ آیا فلاکت و احتکار ارزش آفرین است؟ البته نه! در چنین مواقع بحرانی رخ می‌دهد. افزایش سریع و غیرعادی قیمت‌ها و فاصله گرفتن سریع قیمت کالاهای مورد نیازمندی مردم از ارزش واقعی آن‌هاست. بحران و فلاکت‌های اجتماعی و سوانح طبیعی و جنایت خرابکارانه محتکرین ارزش نمی‌آفریند بلکه نظم بازار را بهم می‌زند و امکان می‌دهد که غارتگران از این بازار آشفته استفاده کنند و از جامعه باج بگیرند.

در این حالت‌های غیرعادی و بحرانی و در این موارد بروز و تجلی کامل ندرت که بهره‌کشان محتکرین است صحت قانون ارزش - کار برجسته تر به چشم می‌خورد. موافق قانون ارزش کار در این حالت‌ها ارزش تازه‌ای آفریده نمی‌شود و احتکار هم ارزش آفرین نیست. پس محتکرین و غارتگران از کجا پولدار می‌شوند و از کجا مبالغ زیادی پول و اموال مختلف را که معرف ارزش‌اند پیش خود جمع می‌کنند؟ پاسخ روشن است آن‌ها با سوء استفاده از بحران ارزش‌هایی را که مردم سال‌ها با کدّ یمین و زحمات فراوان پیش خود جمع کرده بودند به زور از دستشان خارج می‌کنند. کل ارزشی که در جامعه وجود داشته زیادت‌ر نشده و شاید کمتر هم شده - ولی بر اثر بحران سهم مردم به جیب و صندوق محتکرین سرازیر شده است. پس تئوری ندرت تئوری محتکرین و تئوری فلاکت‌هاست.

در زندگی روزمره و عادی امروز دنیای امپریالیستی هم تئوری ندرت عملکردی دارد زیرا این بازار زیر سلطه انحصارهای امپریالیستی است. انحصارهای امپریالیستی عملکرد قانون عرضه و تقاضا را به خدمت می‌گیرند و با سیاستی اقتصادی و توطئه‌های غیر اقتصادی همواره نوعی کمیابی مصنوعی در بازار ایجاد کرده و در ضمن مانع از آن می‌شوند که تولیدکننده دیگری این کمیابی را برطرف کرده و نیازمردم را تأمین کند. در نتیجه مردم

همواره با نوعی ندرت روبرو هستند و مجبورند کالاهای مورد نیاز خود را به قیمت‌های بالا خریداری کنند. در اینجا هم البته ارزش جدیدی آفریده نمی‌شود بلکه ارزش‌های موجود از دست مردم خارج شده و به صندوق انحصارهای امپریالیستی می‌رود. انحصار نوعی احتکار است و بحث به آنچه قبلاً گفتیم برمی‌گردد. پس تئوری ندرت تئوری انحصارها و مشاطه‌گر انحصارها است.

البته تئوریسین‌های بورژوازی مبتکر «ندرت» از کاربرد واقعی تئوری خود حرفی نمی‌زنند. سخن از بحران، فلاکت، خشکسالی، احتکار و انحصار به میان نمی‌آورند. بلکه خیلی بافرهنگ و روشنفکر می‌شوند و از تابلوهای نادر هنرمندان ویژه - استعدادها و نبوغ‌های کمیاب، آثار باستانی و گوهرهای یک‌دانه بحث می‌کنند و مدعی‌اند که گویا قانون ارزش کار پاسخگوی این حالت‌های ویژه نیست پس نادرست است و ندرت که برای این حالت‌هاست درست. در این ادعای غرض ورزانه سرسوزنی حقیقت نیست. توضیح این حالت‌های ویژه هم فقط از عهده قانون ارزش کار ساخته است و نه از عهده تئوری دیگر.

مثال‌ها و نمونه‌های ادعاها را یک به یک بررسی می‌کنیم.

۱. مثال سنگ‌های قیمتی و الماس فقط به این دلیل برای مردم عادی چشمگیر است که آن‌ها به بازار این کالاها دسترسی ندارند و گرنه بازار جهانی همین کالاها نظیر همه کالاهای دیگر است و موافق قوانین اقتصادی که سنگ پایه آن قانون ارزش - کار است اداره می‌شود. الماس و سایر سنگ‌های قیمتی بورس جهانی دارد و پایه ارزش آن هم مقدار کاری است که برای تولید آن صرف می‌شود. الماس گران است زیرا پیدا کردن آن کار سنگین و طاقت‌فرسایی است. معادن الماس و طلا درست مانند سایر معادن اداره می‌شوند و برخلاف تصور مردم عادی خیلی هم پُردرآمد نیستند و بسیاری از معادن طلا و الماس جوابگوی هزینه خود - یعنی زحمتی که برایش کشیده می‌شود - نیستند منتها چون این کالاها ارزش خارجی به حساب می‌آید برخی دولت‌ها به خاطر مصالح اقتصادی کشور به این‌گونه معادن سوبسید می‌دهند. اگر روزی بتوان الماس مصنوعی تولید کرد قطعاً ارزش الماس خیلی پایین خواهد آمد. 5

بهترین نمونه اقتصادی، کشت مصنوعی مروارید توسط ژاپنی‌هاست که ارزش مروارید ژاپنی‌ها را تا حد زینت آلات بدلی پایین آورده است. در حالی که مروارید ژاپنی بدلی نیست. واقعاً مروارید است و در سینه صدف پرورده می‌شود و منتها کار کمتری می‌برد یعنی باروری کار در این رشته بالاتر از باروری کار غواص است.

حتی در مورد الماس‌ها و جواهرات استثنایی هم که نمونه تکراری نداشته و یا نمونه کم دارند، عملاً قوانین بازار حاکم است. کارشناسانی هستند که روی آن‌ها قیمت می‌گذارند. طبیعی است که این قیمت‌گذاری نمی‌تواند به دقت قیمت‌گذاری روی قوطی کبریت باشد چرا که در کبریت مبادله میلیاردها بار تکرار شده و می‌شود و در این نوع جواهرات مبادله تکی و اتفاقی است و عوامل غیر اقتصادی و اتفاقی هم در آن‌ها

بیشتر مؤثر است تا قوطی کبریت.

۲. درباره تابلوهای نقاشی باید بگوییم که حرفه نقاشی امروزه بسیار گسترده است. تعداد زیادی نقاشی در رشته‌های گوناگون از تزیین کتاب و تهیه دکور سینما و تئاتر و پوسترسازی گرفته تا ترسیم صورت و منظره کار می‌کنند و تابلوهایی که می‌کشند در میدان رقابت به محک کار اجتماعاً لازم می‌خورد و ارزش آن تعیین می‌شود و از آنجا که تابلوی نقاشی جزء کالاهای عادی و نیازمندی‌های روزمره مردم نیست، تعیین ارزش آن چه ارزش مصرف و چه ارزش مبادله آسان نیست. تابلوهای ساخته نقاشی که هنوز به رسمیت شناخته نشده، خریدار پیدا نمی‌کند یعنی هنوز ارزش مصرف اجتماعی هم ندارد. اما وقتی به رسمیت شناخته شد کار او ارزش مصرف اجتماعی پیدا می‌کند و آنگاه مقایسه ارزش مبادله ای تابلو با سایر تابلوها آغاز می‌شود و خود این کار نیز زمان می‌خواهد مبادله باید تکرار شود تا تناسب دقیق به دست آید.

این وضع برای هزاران نقاش در نقاط مختلف دنیا هر روز تکرار می‌شود. اما درباره برخی هنرمندان استثنایی – که پناهگاه حضرات عامی گراست – باید گفت که مبادله تابلوهای آن‌ها هم خارج از قانون ارزش-کار نیست. بلکه به علت فوق‌العاده بودن هنرمند، تعیین عیار کار او یعنی مقایسه کار مرکب او با کار ساده زمان بیشتری می‌گیرد. در آغاز که هنرمند شناخته نیست، کار او را مثل کار سایر هنرمندان ارزیابی می‌کنند. رفته رفته برای کار او ارزش بیشتر و بیشتری قایل می‌شوند. طبیعی است که در مورد تابلوهای نقاشی هم مانند سایر کالاها و چه بسا بیش از سایر کالاها باید تفاوت قیمت و ارزش را در نظر داشت. زیرا در تعیین قیمت تابلوهای استثنایی معمولاً بسیاری از عوامل اقتصادی و غیر اقتصادی اثر می‌گذارد و قیمت آن‌ها را از ارزش آن‌ها جدا می‌کند.

تابلوهای نقاشان قدیمی که پس از مرگشان شناخته و مشهور شده اند نیز از همین قاعده مستثنی نیست.

۳. درباره اشیای عتیقه برای افراد ناآشنا خطای باصره پیدا می‌شود به این معنا که آنها می‌بینند یک کوزه شکسته مبلغ عظیمی قیمت دارد در حالی که کوزه سالم و بهتر از آن که امروز تولید می‌شود خیلی ارزان است. و یا می‌بینند که یک صفحه کتاب خطی قدیمی گران‌تر است تا صد نسخه از بهترین کتاب‌های چاپی موجود در بازار و گمان می‌کنند که این تفاوت مربوط به ندرت است. در حالی که بازار اشیای عتیقه دقیقاً قانون ارزش کار را تأیید می‌کند. مسأله این است که اشیای عتیقه اولاً ارزش‌های مصرف جدیدی هستند که با ارزش مصرف قبلی آنها تفاوت دارد. ثانیاً برای تولید این ارزش مصرف جدید، مقدار زیادی نیروی کار مصرف می‌شود و این کار جدید است که ارزش مبادله‌ای آن را تشکیل می‌دهد.

مطلب را توضیح می‌دهیم: کوزه باستانی و کتاب خطی حالا دیگر سند تاریخی هستند، یک نمونه نمایشگاهی و موزه ای هستند، یعنی ارزش‌های مصرف جدیدی کسب کرده‌اند و نباید آن‌ها را با نظایر عادی امروزشان

یعنی یک کوزه معمولی یا یک کتاب امروزی مقایسه کرد. شیء عتیقه اولاً ارزش مصرف در امور پژوهش دارد. ثانیاً ارزش مصرف برای نمایش در موزه ها دارد.

ولی ارزش مبادله‌ای این کالاها: باید توجه داشت که برای تولید این ارزش مصرف جدید مقادیر زیادی نیروی انسانی صرف می‌شود. برای پیدا کردن آثار عتیقه تعداد زیادی مورخ و باستان شناس و کارگر و کارمند متخصص سالها کار می‌کنند که دشوارتر از استخراج معدن سنگهای قیمتی است. پیدا کردن کتاب خطی هم نظیر همین است.

اضافه کنیم که باستان‌شناسی و کتاب‌شناسی فقط یک کار عادی تولید کالایی نیست بخشی است از خدمات فرهنگی و لذا بسیاری از این کارها با هزینه دولتی یعنی از بودجه عمومی، انجام می‌شود و لذا بازار آنها بازار عادی نیست. خرید و فروش یافته‌های باستانی نیز معمولاً از طرف دولت‌ها ممنوع است و به عبارت دیگر این یافته‌ها کالا نیست. معامله آنها توأم با دزدی و کلاهبرداری و قاچاق است و حتماً به همین دلیل هم هست که اقتصاددان عامی‌گرای مبتکر «ندرت» درست به سراغ آن رفته است.

نظریه مطلوبیت نهایی

موافق تئوری مطلوبیت: ارزش کالا مربوط به روان خریدار است. هر خریداری به مقدار معینی کالا نیاز دارد اما نیاز او به همه واحدهای کالا یکسان نیست. در آغاز که شروع به خرید می‌کند چون از آن کالا ندارد اشتیهای خریدش زیاد است و کالا برایش بسیار مطلوب همین که مقداری از کالا را خرید اشتیهای کم می‌شود و مطلوبیت کالا هم به همان نسبت برای خریدار افت می‌کند و او با میل کمتری به خرید ادامه می‌دهد و سرانجام وقتی می‌رسد که خریدار از خرید باز می‌ایستد. زیرا دیگر کالا برای او مطلوب نیست. مطلوبیت آخرین کالایی که خریدار خریده مطلوبیت نهایی است و بنا به پیش‌بینی مطلوبیت همین مطلوبیت نهایی پایه تعیین ارزش کالا است.

اگر این تئوری را از نزدیک بررسی کنیم، خواهیم دید که اصلاً ربطی به ارزش کالا ندارد بلکه مربوط است به چگونگی پیدایش تقاضا. تئوری مطلوبیت به جای اینکه ارزش کالا را بررسی کند، روحیه مشتری را بررسی می‌کند و تازه در این مورد هم بسیار ناقص است زیرا تقاضای کالاها بسته به کاربرد آنها متفاوت است. برخی کالاها آنقدر ضروری‌اند که جزء نیازهای اولیه بشوند و طبعاً مصرف آنها حداقلی دارد که کمتر از آن به معنای گرسنگی و قحطی است و برخی کالاها جزء نیازهای ضروری نیست و مصرف آنها بسته به سطح درآمد مردم می‌تواند در فاصله قابل ملاحظه‌ای نوسان کند. مثلاً نان و نمک را مردم نه بیشتر از مصرف می‌خرند و نه می‌توانند کمتر از مصرف بخرند. نوسان مصرف این نوع کالاها زیاد نیست و تغییر جدی در مصرف آنها قاعداً مربوط به پیدایش کالای جانشین است. مثلاً مصرف برنج یا ذرت و جو به جای نان گندم.

تقاضای این کالاها را نمی‌توان با مطلوبیت پاسخ داد و این گونه تقاضاها به حالت روانی خریدار مربوط نیست به نیاز ضروری او مربوط است. فقط تقاضایی به حالت روانی خریدار مربوط است که نیاز ضروری نباشد. خریدار بتواند میان دو، سه یا چند کالا یکی را انتخاب کند.

در آن صورت کشش و تمایل خریدار به سوی یکی از آنهاست و به حالت روانی او مربوط می‌شود و در تقاضای بازار مؤثر است.

تقاضای خریدار علاوه بر نیاز او به ویژه به قدرت خریدش مربوط است. مطلوبیت کالا و وضع روانی خریدار تنها در جایی مؤثر است که قدرت خرید خریدار بی‌نهایت و دست او در انتخاب کاملاً باز باشد.

مطلب مهم دیگر این است که مصرف کالاها دو نوع است، یکی مصرف نهایی و دیگری مصرف تولیدی. مثلاً یک نفر خانه‌دار مقداری نخ می‌خرد که آن را برای رفع نیازهای خود در منزل مصرف کند. اما یک نفر نساج یا خیاط نخ را برای منظور دیگری می‌خرد آن‌ها نخ را می‌خرند تا نخ را به مصرف مولد برسانند و توسط آن کالای دیگری تولید کنند.

مصرف مولد به هیچ روی به وضع روانی خریدار مربوط نیست، زیرا در اینجا مصرف کننده یک عنصر مطلقاً اقتصادی است. او کالای مصرفی خود را به شرطی می‌خرد که مصرف مولد آن سودآور باشد در اینجا اشتباهی او نقشی ندارد. اگر کمتر خرید کند به همان نسبت تولیدش کمتر خواهد شد. به طوری که ملاحظه می‌کنید تئوری مطلوبیت کمترین رابطه‌ای با ارزش کالا ندارد. فقط به گوشه‌ای از قانون عرضه و تقاضا مربوط است و از نظر متدولوژی نظیر تئوری ندرت است با این تفاوت که تئوری ندرت از دو جانب عرضه و تقاضا روی جانب عرضه تکیه داشت و با آن بازی می‌کرد. اما تئوری مطلوبیت روی جانب تقاضا تکیه دارد و روی آن بازی می‌کند. اگرچه همین عنصر تقاضا را هم نمی‌تواند به طور کامل شامل شود و فراگیرد.

در مورد ارزش کالا، تئوری مطلوبیت هم مثل تئوری ندرت از پاسخگویی به ساده‌ترین پرسش‌ها عاجز است برای مثال چند پرسش را مطرح می‌کنیم: مطلوبیت چیست کیفیت است یا کمیت؟ آیا ارزش کالا از اجزای مطلوبیت تشکیل شده است و یا چیزی جدا از آن است که بر اثر تغییر مطلوبیت تغییر می‌کند؟ واحد مطلوبیت چیست؟ اگر مطلوبیت نهایی دو کالا برابر باشد ارزش آن‌ها برابر است؟

این پرسش‌ها و نظایر آن‌ها پاسخی منطقی ندارند. زیرا تئوری مطلوبیت اصلاً به ارزش کالا مربوط نیست بحث ویژه‌ای است درباره تقاضای کالاها و چگونگی افزایش قیمت کالاها.

هم تئوری ندرت و هم تئوری مطلوبیت قیمت کالا را به جای ارزش کالاها گرفته و توزیع ارزش‌های موجود را به جای آفرینش ارزش قالب می‌زند.

کاربرد واقعی تئوری مطلوبیت

تئوری مطلوبیت هم مانند تئوری ندرت دو کاربرد دارد. یکی کاربرد ایدئولوژیک یعنی مقابله با تئوری ارزش - کار و تلاش برای پنهان کردن واقعیت جامعه سرمایه‌داری و کنار زدن آفرینندگان واقعی ارزش‌ها، و دیگری کاربرد اقتصادی در بازار. در این عرصه هم تئوری مطلوبیت مکمل تئوری ندرت و یار و یاور انحصارها است زیرا به انحصارهای امپریالیستی کمک می‌کند که برای کالاهای خود بازاریابی کنند.

موافق تئوری مطلوبیت - چنان‌که گفتیم - تقاضا برای کالاهای معینی و در حد معینی مربوط به وضع روانی خریدار است. بنابراین اگر بتوان روی وضع روانی خریدار اثر گذاشت می‌توان جیب او را خالی کرد.

چنان‌که می‌دانیم سرمایه‌داری امپریالیستی درست روی همین گروه کار می‌کند و این دستگاه عظیم تبلیغات تجاری که چنین هزینه سنگینی برای جامعه بشری دارد روی تئوری مطلوبیت ساخته شده است. انحصارهای امپریالیستی از همین راه برای انواع کالاهای خود ایجاد اشتباهی کاذب می‌کنند و توده مردم را می‌چاپند.

مسائل کشور ما و تئوری‌های ارزش

ارج واقعی تئوری‌ها را زمانی می‌توان دریافت که به محک تجربه بخورد. ببینیم کدام یک از تئوری‌ها قادر است برای مشکلات اقتصادی کشور ما راه حلی نشان دهد.

هم‌اکنون جامعه ایران با مسائل اقتصادی بسیار جدی روبروست از جمله:

۱. فقر عمومی

۲. عقب‌ماندگی اقتصادی

۳. وابستگی به اقتصاد امپریالیستی

۴. فقدان عدالت اجتماعی و نابرابری ناهنجار طبقاتی

جمهوری اسلامی ایران بر اساس کدام نظریه می‌تواند این مشکلات و مشکلات نظیر آن را حل کند؟ آیا با تئوری مطلوبیت یا ندرت می‌توان به حل این مسائل نزدیک شد؟ پاسخ منفی است. اگر ما به این تئوری‌ها متکی باشیم از هدف‌های خود دورتر خواهیم شد. فقر بیشتر، وابستگی کامل تر خواهد شد و هرگز به خودکفایی نخواهیم رسید. خصوصیت هر دوی این تئوری‌های بورژوازی علمی آن است که رابطه‌ای با تولید ندارد و فقط مسأله مصرف (خرید و فروش) را آن هم از دریچه منافع انحصارهای امپریالیستی و محتکرین و واسطه‌های غارتگر مطرح می‌کند.

اگر بخواهیم مسائل خود را واقعاً حل کنیم، فقط یک راه در پیش روی ماست و آن اینکه اهمیت تئوری ارزش - کار را درک کنیم و بدانیم که مسائل ما را کار و فقط کار و چگونگی برخورد درست با نیروی کار حل می‌کند. مشکلات اقتصادی ما در عرصه تولید حل خواهد شد و نه در عرصه دسیسه‌بازی در بازار و توزیع.

باید کار کنیم. نیروی کار ماهر پرورش دهیم. مؤسسات تولیدی به وجود آوریم. برای دهقانان زمینه کار فراهم

سازیم، بارآوری کار را بالا ببریم. سازماندهی کار را بهتر کنیم و در یک کلمه باید کار، کار، کار کنیم زیرا فقط کار است که در پیوند با طبیعت غنی کشورمان قادر است ارزش ایجاد کند.

نقش کار و تئوری‌های ارزش در نوشته‌های دانشمندان اسلامی

در پایان به جاست که چند کلمه‌ای در این باره صحبت کنیم که دانشمندان اسلامی چگونه با تئوری‌های ارزش برخورد کرده‌اند. روشن است که هدف، یک بحث وسیع در این زمینه نیست. بیان مجملی است از یک موضوع مفصل.

نظر دانشمندان اسلامی را درباره کار و نقش آن در ایجاد ارزش که موضوع اصلی است، باید به دو بخش کرد: یکی نظر مستقل دانشمندان اسلامی که از فلسفه و فقه و معارف اسلامی و عرفان اسلامی سرچشمه می‌گیرد و دیگری نظری که برخی از دانشمندان به پیروی از بحث‌های موجود در جامعه سرمایه‌داری پیدا کرده و برخی از گوشه‌های آن را به طور انفعالی منعکس کرده‌اند.

نظر مستقل دانشمندان اسلامی درباره نقش کار

در این باره باید جای نخست را به حضرت امام داد.

یک نظر کلی به رساله نوین بخش دوم – مسائل اقتصادی – این مطلب را به روشنی نشان می‌دهد که امام کار را در پیوند با طبیعت منشأ و منبع هرگونه ثروتی می‌دانند و کل نظریات اقتصادی خود را بر این مبنا استوار می‌کنند.

امام می‌فرمایند:

کار و کارگر در تمام عوالم ماقبل طبیعت و عوالم مابعد الطبیعه همه جا هست و تمام این موجودات عالم چه موجودات قبل از طبیعت و چه موجودات طبیعی باشد و چه موجودات بعد از طبیعت همه از کار پیدا شده است کار نظیر وجود است که در همه شئون عالم دخالت دارد.⁶

امام درباره کار کشاورزان و کارگران می‌گویند:

این کارگرهای ما اشخاصی هستند که مدیر بر جامعه انسانیت هستند. اداره امور کشورها به دست این هاست. به دست کشاورزان و به دست کارگران کارخانه‌هاست.

اداره امور این زمین به دست کارگران است. دست این هاست که این عالم را اداره و کشور را زنده می‌کند.⁷

در اندیشه امام نسبت به کار و نقش آن نکته بسیار ارزنده این است که کار خلاق کشاورزی و کارگر، این کار

ناسوتی و زمینی را با کار و خلاقیت متعالی عالم بالا از یک ریشه می‌داند و در یک اوج عرفانی می‌فرماید:

موجودات عالم طبیعت هر جا که شما ملاحظه کنید از هر قشری از اقشار چه موجوداتی که به نظر ما در پست‌ترین مراتب وجودند، مثل معادن و زمین‌ها و جمادات و چه آن‌هایی که بعد از این مرتبه موجودند مثل نباتات، اشجار، درختان و چه آن‌هایی که مافوق این‌هاست همه جلوه کارند و همه کارگرند. کارگرها این‌ها را درست کرده‌اند. کارگری بر همه موجودات احاطه دارد. 8

امام تأکید می‌کنند:

کار مثل جلوه حق تعالی می‌ماند که در تمام موجودات سرایت کرده است. همه موجودات کار در آن‌هاست و با کار درست شده‌اند. همه ذرات وجود کارگرند. حتی ذرات اتمی که در این عالم طبیعت هست کارگرند و با هشیاری همه ذرات عالم فعالند و هشیارند، لکن ما گمان می‌کنیم که هشیار نیستند. 9

این اندیشه‌ها که همه موجودات با کار درست شده‌اند، کار نظیر وجود است که در همه شئون عالم دخالت دارد، کار جلوه حق تعالی است که در تمام موجودات سرایت کرده است، اندیشه‌های بسیار بسیار والای انسانی - عرفانی است که نظیر آن را در جای دیگری ندیده و نشنیده‌ایم. بنابراین اندیشه‌ها کار ساده یک کشاورز و یک کارگر کار خلاق است که ریشه در خلاقیت کل عالم دارد.

شما این اندیشه والا را با انکار پیش پا افتاده و مبتذل فلان اقتصاددان عامی‌گرای بورژوا که مدعی است گویا نمی‌توان کار کارگر را با کار فلان نقاش مقایسه کرد، کنار هم بگذارید تا ببینید تفاوت از کجاست تا به کجا.

از میان دانشمندان اسلامی پیش از امام تا جایی که می‌دانم صدرالمتألهین درباره کار و به ویژه کار موجودات زنده از جمله انسان نظریات بکر و تازه‌ای دارند که متأسفانه هنوز به حد کافی شناخته و معرفی نشده است.

حضرت آیت الله العظمی منتظری نیز در مورد کار خلاق انسانی نظریاتی شبیه امام دارند. ایشان می‌فرمایند:

اساس و زیربنای مالکیت در اسلام کار است و هر فردی تکویناً مالک نیروی کار خویش است و کار انسان بازده نیروی اوست.

تا جایی که خبر داریم نظر شخصیت‌های برجسته دیگر اسلامی همچون آیت الله مشکینی همین است، که متأسفانه حالا سندی در دسترس نیست.

آیت الله شهید بهشتی نیز که به این مسائل پرداخته‌اند روی خلاقیت و مولد بودن کار انسان تأکید می‌کنند و می‌گویند:

در اینکه انسان خالقیت و خلاقیت دارد تردیدی نیست... خداوند خلق مطلق می‌کند و مالکیت مطلق دارد و انسان خلق نسبی می‌کند و مالکیت او نیز نسبی است. 10

شهید بهشتی تفاوت ارزش مصرف و ارزش مبادله را درک کرده و ارزش مصرف را تعریف می‌کند و ریشه‌های آن را در فقه اسلامی یافته و می‌گوید:

اصطلاح ارزش مصرف در فقه نیامده ولی معنای آن وارد شده است.

بهشتی کار خلاق را کاری می‌داند «که ارزش مصرف تازه‌ای بیافریند».¹¹

بهشتی به تفاوت کار زنده و مرده توجه دارد و اشیای ساخته شده را لاشه مرده کار زنده می‌داند و می‌نویسد:

انسان مالک کار زنده و جاری خویش است. اگر در اثر کار زنده و جاری او یک نوع جسم عینی خارجی جرم‌داری با یک حالت جدید و ارزش مصرفی تازه به وجود آید، که نشان‌دهنده کار زنده او در این شکل مرده است، او مالک لاشه مرده کار زنده خویش نیز خواهد بود.¹²

شهید بهشتی درباره ارزش مبادله به تفصیل نمی‌پردازد و از اظهار نظر قطعی خودداری می‌کند یعنی مسأله را باز می‌گذارد که درباره آن سر فرصت بررسی و اظهار نظر کند. متأسفانه چنین فرصتی به او داده نشد. بهشتی می‌نویسد:

آنچه تاکنون ذکر شد ارزش مصرف بود. با پیش آمدن «مبادله» در زندگی اقتصادی بشر، مسأله ارزش مبادله نیز پیش می‌آید. ارزش مبادله عبارت از نسبت مبادله و تبادل دو ارزش مصرف با یکدیگر است.¹³

آیت الله شهید مطهری نیز درباره نقش کار و تئوری‌های ارزش اظهار نظر کرده‌اند که می‌توان گفت از دو بخش جداگانه تشکیل شده است.

در آن بخش که شهید مطهری متکی به معارف اسلامی و سخنگوی آنند، نظرشان شبیه نظریات حضرت امام و فقیه عالی قدر آیت الله منتظری است. ایشان به خلاقیت کار انسانی توجه دارند و آن را جاری و ساری در آفریده‌های دست بشری می‌دانند. شهید مطهری شاید اولین کسی از فلاسفه اسلامی هستند که اندیشه عالی ملاصدرا را درباره ویژگی کار خلاق موجودات زنده درک کرده و آن را تا حدودی معرفی کرده‌اند. آیت الله مطهری وقتی از این مقام و از این موضع حرکت می‌کنند، حتی نسبت به اندیشه مارکسیستی درباره نقش کار هم با نظر تأیید نسبی می‌نگرند. (که متأسفانه نوشته‌های آقای مطهری در دسترس نبود عین جمله را نمی‌توانم ذکر کنم).

بر همین مبنا و از همین موضع متعالی هم هست که شهید مطهری ظالمانه بودن نظام سرمایه‌داری را درک می‌کند و این نظام را نه در شعار بلکه با درک همین عمق و طرح سؤالات ماهوی رد می‌کند. برخی از این جملات را در مقدمه آوردیم و در بحث‌های بعدی به نظریات ایشان برخواهیم گشت.

اما آقای مطهری وقتی مبنای قضاوت خود را نوشته‌های اقتصاددانان عامی‌گرای بورژوازی قرار می‌دهد به

شدت اُفت می‌کند و مطالبی می‌نویسد که با نوشته‌ها و قضاوت‌های فلسفی - اسلامی خود ایشان تناقض دارد.

از جمله ایشان در مخالفت با نظریه ارزش - کار عیناً همان حرف‌هایی را تکرار می‌کند که اقتصاددانان عامی‌گرای بورژوایی نوشته‌اند و در دانشگاه‌های زمان شاه تدریس می‌شد. در این نوشته‌های آقای مطهری حتی یک نکته که از آن خود ایشان بوده و از اندیشه اسلامی منشأ گرفته باشد وجود ندارد و پاسخ تمام پرسش‌هایی که ایشان مطرح کرده‌اند همان است که ما قبلاً در پاسخ محافل مدافع سرمایه‌داری دادیم. آشنایی با این بخش از نوشته‌های شهید مطهری برای این جانب باعث نهایت تأسف و تأثر بود و هنوز هم نمی‌توانم به راحتی پذیرم که چگونه ایشان خواسته‌اند به نظریات اقتصاددانان بورژوایی مداح سرمایه برخوردی انتقادی داشته باشند و چگونه متوجه نشده‌اند که این نظریات کمترین ارزش علمی ندارد و فقط توجیه‌گر غارتگری و استعمار و انحصار و احتکار است و گرنه در زمان شاه با چنین حرارت و وسعتی در کشور ما تبلیغ و تدریس نمی‌شد ایشان چگونه متوجه نشده‌اند که نظریه ندرت توجیه‌گر احتکار است که در اسلام حرام است.

نه تنها در مورد ایشان بلکه در مورد بسیاری دیگر از دانشمندان اسلامی هم نتوانسته‌ام به این پرسش پاسخ دهم که چگونه این شخصیت‌های برجسته توجه نداشتند که امپریالیسم و غارتگری امپریالیستی فقط به صورت مستشار نظامی، حکومت شاه و کالای بنجل و... به کشور ما نیامده بلکه به همراه خود تئوری‌ها و نظریات توجیه‌گر و مداح را هم آورده است. همه کتاب‌هایی که در زمان حکومت ننگین پهلوی در رشته‌های علوم انسانی از طرف مقامات حاکم و عامل وابسته با امپریالیسم منتشر شده زهرآلوده است.

باری، آنچه این جانب توانسته‌ام دریابم این است که برخورد آقای مطهری با این نوشته‌ها و یا اقتصاد سرمایه‌داری مراحل گوناگونی داشته و در حال تکامل بوده است. ایشان در آغاز نظریات نادرست را که محافل سرمایه‌داری گفته‌اند یادداشت کرده و چون به مطبوعات و کتاب‌های جدی‌تر دسترسی نداشته‌اند همان‌ها را پذیرفته‌اند. اما رفته‌رفته با آن‌ها فاصله گرفته‌اند. سایر دانشمندان اسلامی هم مطالبی نوشته‌اند که فرصت بررسی آن‌ها نیست اما از یادآوری و بررسی اجمالی دو مطلب ناگزیرم یکی مقدمه‌ای که آقای بی‌آزار شیرازی به رساله نوین امام نوشته‌اند و دیگری کتاب اقتصاد ما. آقای بی‌آزار شیرازی از نظر ترجمه و نشر بخش اقتصادی رساله نوین امام کار بسیار پُرثمری انجام داده‌اند. ایشان به این رساله مقدمه‌هایی که بیرون از رساله تحریر الوسيله امام است افزوده‌اند که در آن برخی احکام و قوانین شرعی و بخشی از فرمایشات امام را که پس از انقلاب درباره اهمیت و نقش کار بیان کرده‌اند افزوده‌اند. همین طرز تدوین کتاب بیانگر توجه ویژه‌ای است که آقای بی‌آزار به نقش کار و کوشش انسانی داشته‌اند. خود ایشان جملات تحسین آمیزی درباره نقش کار و نقش عدالت و قسط در اقتصاد اسلامی در مقدمه می‌آورند و در پیش گفتار رساله هم تأکید می‌کنند که باید:

قوانین اقتصاد اسلامی را با محیط و فطرت خاصی مورد ارزیابی قرار دهیم نه با محیط سرمایه داری و طاغوتی و نه حتی با محیط فعلی که هنوز آثار رژیم گذشته از آن کاملاً محو نشده است. 14

اما با کمال تأسف آقای بی‌آزار شیرازی در مقدمه خود قسمتی را هم به بحث تئوری‌های ارزش اختصاص می‌دهد و در آن از توصیه‌های خودشان عدول کرده و درست با روح سرمایه داری و بر اساس نظریاتی که از رژیم شاه به ارث مانده وارد بحث می‌شوند و نظریه ارزش را به اجمال - از روی نوشته‌های آقای مطهری - بیان می‌کنند و به اینجا می‌رسند که:

ارزش عبارت است از ارج داشتن چیزی و این تابع امور زیر است:

۱. مفید بودن و قابل استفاده بودن

۲. مورد نیاز بودن

۳. نادر و کمیاب بودن

۴. قابلیت انحصار 15

این تعریف و توضیح کاملاً نادرست است. جمله اول تکرار کلمات واحد است: ارزش یعنی «ارزش داشتن» و «اموری» هم که ارزش را تبیین می‌کنند. اگرچه در ۴ بند آمده عملاً دو تاست زیرا بند ۱ و ۲ تکرار مفید بودن یعنی ارزش مصرف است و بند ۲ و ۳ تکرار ندرت.

روشن است که آقای بی‌آزار این مطالب را از روی دقت نیاورده‌اند بلکه چون رسم بر این است که چیزهایی از این نوع به هر صورت نوشته شود، ایشان هم رسم موجود را مراعات کرده‌اند.

تأسف اینجاست که این گونه مطالب در مقدمه فتاوی امام آمده است و ای کاش نمی‌آمد.

دومین مطلبی که لازم است به آن بپردازیم کتاب اقتصاد ما نوشته آیت الله شهید محمدباقر صدر است. ایشان در این کتاب به طور کلی علیه سرمایه داری و امپریالیسم موضع گیری کرده‌اند. که ما در بحث های آینده از آن ها بهره خواهیم گرفت.

اما درباره تئوری ارزش و نقش کار خلاق انسانی متأسفانه نوشته‌های ایشان تکرار مطالب اقتصاددانان عامی گرای بورژوازی است. شگفت است که شهید صدر حتی نظریات ریکاردو را هم نمی‌پذیرد و نظریات کسانی را می‌پذیرد که در سطح نازلی هستند. آنچه در نوشته آیت الله صدر جای تأمل و خوشوقتی است این است که ایشان عقاید متقابل مارکسیستی را درست نفی نمی‌کند بلکه از مارکسیست‌ها تفسیر و توضیح می‌خواهد و چندین بار می‌نویسد:

از مارکسیسم می‌خواهم... این مطلب را تفسیر کند. 16

و ما توصیه آیت الله شهید صدر را اجرا می‌کنیم و مواردی را تفسیر می‌کنیم که ایشان خواسته‌اند.

در کتاب اقتصاد ما بحث بسیار مفصلی شده است دربارهٔ اشیای عتیقه. در این باره ابتدا نظر امام را ذکر می‌کنیم. امام می‌فرمایند:

همچنین دهکده‌ها و سرزمین‌هایی که اهالی‌شان از آنجا مهاجرت کرده و خراب شده‌اند مانند بابل و کرخه و مانند آن.

این نقاط از زمین و آثارش مانند سنگ و سایر «آثار باستانی» آن جزء انفال محسوب می‌شود. 17

جا دارد که نظر امام از جانب کارشناسان فقه اسلامی به تفصیل و همه‌جانبه بررسی شود. مطلب بسیار مهمی است چرا و چگونه آثار باستانی جزء «انفال» است چه خصلتی در آثار باستانی هست که چنین مقامی به آن‌ها می‌دهد؟ آنچه روشن است به یک اثر باستانی نباید به چشم یک شیء عادی امروزی نگریست. قطعاً علت آن «ندرت» نیست.

اما شهید صدر در این باره دچار تردید هستند و ضمن اینکه نظر عامی‌گرایان را تکرار می‌کنند از مارکسیست‌ها تفسیر می‌خواهند و گمان می‌کنند که گویا مارکسیسم کالاهای خطی و باستانی را از قانون ارزش استثنا کرده است؟! در حالی که این تصور نادرست است. به مثالی که ایشان زده‌اند می‌پردازیم. ایشان می‌نویسد:

اگر یک نوشتهٔ خطی باستانی را با یک محصول اجتماعی همانند یک دورهٔ کامل تاریخ چاپ شده مبادله کنیم، بدین معنی خواهد بود که ارزش مبادلهٔ یک صفحه از نوشتهٔ خطی باستانی برابر یک دورهٔ کامل تاریخ می‌باشد... مارکسیسم ی یک نوشتهٔ خطی را تولید فردی می‌نامد... آیا این تولید فردی دارای ارزش مبادله نیست؟... چرا استثنا می‌کند؟

میان یک نوشتهٔ خطی باستانی و یک دورهٔ تاریخ... چه وجه مشترکی وجود دارد؟... برابری کار مصرف شده قرار ندارد... بلکه علت دیگری باعث تساوی این مبادله شده است... علت نهفته چیست؟... چرا پایهٔ اصلی ارزش مبادله حقیقت درونی آن نباشد. 18

آنچه در اینجا راجع به مارکسیسم نوشته شده اصلاً رابطه‌ای با مارکسیسم ندارد. به احتمال قوی ایشان این‌گونه مطالب را از روی نوشته‌های ضدمارکسیستی گرفته‌اند. اما درباره اصل مطلب:

«نوشتهٔ خطی باستانی» یک کتاب عادی امروزی نیست و اگر بخواهیم این نوشته یا «دورهٔ تاریخ» چاپی امروزی را با هم مبادله کنیم، کار نویسندۀ باستانی را که اولین بار کتاب را نوشته و یا کار خطاط و صحاف و کاغذساز و غیره آن روزی را با کار نویسندۀ امروزی و کار چاپخانه و صحافی... امروزی مبادله نمی‌کنیم بلکه در یک طرف کار کتاب‌شناسان و دانشمندان خبره‌ای که طی کاوش‌های طولانی چنین اثری را یافته و ماهیت آن را درک کرده‌اند و در همان یک نسخه متبلور شده قرار می‌گیرد، و در طرف دیگر کار چاپچی و صحاف و... که میان

هزاران هزار نسخه از دوره کامل تاریخ تقسیم شده است.

به هیچ وجه بعید نیست که مطالب دوره کامل تاریخی که امروز می‌نویسند خیلی مهم‌تر و آموزنده‌تر و از نظر معنوی با ارزش‌تر از مطالب فلان نسخه خطی باشد که مطالبش امروز کهنه شده و فقط به درد پژوهشگران می‌خورد ولی این ارزش معنوی را نباید با مقوله‌های اقتصادی مخلوط کرد. آنچه در کتابفروشی‌ها فروخته می‌شود یک کالا است و ارزش آن برابر مقدار کاری است که برای چاپ و نشر آن صرف شده و بسا کتاب‌های بسیار مهم و با ارزش معنوی که به علت داشتن تیراژ زیادتر ارزان‌تر است از کتاب کم اهمیت و کم ارزشی که تیراژ کمتری داشته است. معنویات را نمی‌شود فروخت و قیمت گذاری کرد. مثال دیگری که شهید صدر آورده که از مارکسیست‌ها تفسیر خواسته‌اند همان مثال معروف نقاشی است. ایشان می‌نویسند:

یک تابلوی زیبا و شگفت انگیز... ارزش خود را از عنصری می‌گیرد که در تابلوی دیگری یافت نمی‌شود... مسلماً کمیت کار نیست... بلکه کیفیت کار است... پس با دقائق ساعت نمی‌توان اندازه گرفت. 19

ایشان از مارکسیست‌ها توضیح می‌خواهند و خوشبختانه برخلاف مداحان سرمایه داری صاف و ساده نمی‌گویند که مارکسیسم غلط است بلکه می‌گویند «قانون مارکسیسم در تفسیر ارزش مبادله نادرست است».

در توضیح مطلب ابتدا باید یادآوری کنیم که این مثال مطلقاً تقلیدی است. بسیاری از همان تابلوهای زیبا و شگفت انگیز که موضوع بحث استاد است کارهایی است که در اسلام حرام است قاعدتاً ارزش آفرین نیست. اما از این‌ها که بگذریم در اصل مطلب، باید به اندیشه اصلی فلسفی برگردیم که در فرمایشات امام به روشنی متجلی است و آن اینکه کار انسانی، از ساده‌ترین و نازل‌ترین شکل تا عالی‌ترین شکل آن خلاق است. کارها همه از یک جوهرند و همین جوهر است که سرتاسر وجود جاری و ساری است. مارکسیسم معتقد است کار زنده بشری خلاق و آفریننده است و در همه کارها نیروی دماغی و عصبی و عضلانی صرف می‌شود. طبیعی است که نسبت ترکیب آن‌ها در کارهای مختلف متفاوت است اما کاری که فقط عضلانی باشد و نتوان با کار دماغی مقایسه کرد وجود ندارد. عضله بدون دخالت دماغ حرکت نمی‌کند. به علاوه فعالیت دماغ انسان و عضلات و اعصاب او هم با وجود تفاوت‌های جدی که دارند قابل تحویل به یکدیگرند. می‌توان واحد ساده‌ای از کار انسانی - کار مشترک دماغ، عصب، عضله - را مقیاس گرفت و همه کارها را با این واحد ساده و زمان انجام آن سنجید.

در اقتصاد ما به دلیل تفصیل کتاب سوء تفاهم درباره درک اقتصاد سیاسی مارکسیستی آن قدر فراوان است که ذکر آن‌ها خود کتاب جداگانه‌ای می‌خواهد (اگرچه مطلبی خارج از نظریات اقتصاد عامی گرای بورژوازی موجود نیست). ضرورتی برای بررسی تفصیلی این‌گونه سوء تفاهم‌ها نیست. اما از ذکر دو نکته اساسی دیگر ناگزیریم. نخست اینکه «اقتصاد ما» ضرورت تجرید را در بررسی‌های اقتصادی نفی کرده و به مارکس ایراد گرفته است که گویا با اتخاذ روش تجرید از واقع خارجی و آزمون‌های اقتصادی دور شده و گویا:

بدین‌سان مارکس ناگهان در استدلال و تحلیل خویش در قالب شخصیت متافیزیکی ارسطو درآمده است. 20

تصور آیت الله شهید صدر در این مورد در واقع غیر قابل درک است مگر علمی بدون تجرید وجود دارد؟ مگر ساده‌ترین سؤالات و مفاهیم اقتصاد سیاسی که خود ایشان هم به کار می‌برند جز تجرید از جزئیات چیز دیگری است؟ به علاوه مگر در فلسفه مارکسیستی روش تجریدی نفی شده است که کاربرد آن رفتن در قالب ارسطو «آن هم ارسطوی متافیزیکی؟!» تلقی شود؟

روش مارکس به هیچ روی دور از واقعیت نیست. تنها روش درست علمی است که می‌تواند به ماهیت اشیا دسترسی پیدا کند. آنچه قابل انتقاد است روش مارکس نیست عامی‌گری اقتصاددانان بورژواست که به «مظاهر» بازار می‌چسبند و اجازه نمی‌دهند که از پشت این مظاهر، ماهیت پدیده‌ها کشف شود. مارکس بنا به منطق روشن علمی خود ابتدا از مفاهیم مجرد 21 آغاز می‌کند و سپس گام به گام وارد مفاهیم مشخص 22 می‌شود و گاه فصول کاملی از کاپیتال را به توصیف واقعیت‌های مشخصی که بیانگر ماهیت‌های پنهان‌اند صرف می‌کند.

باید با کل کاپیتال مارکس آشنا شد و نباید به تصویری که دشمنان مارکس از اقتصاد سیاسی او ارائه داده‌اند و معمولاً خیلی هم ساده و زود فهم و در دسترس است دلخوش کرد.

به علاوه پس از مارکس - طی صد سالی که می‌گذرد - بسیاری آثار مارکسیستی برای تحلیل اوضاع مشخص اقتصادی و از جمله و بخصوص برای درک واقعیت‌های کنونی اقتصاد سرمایه‌داری امپریالیستی نوشته شده است. تحلیل و پذیرش یا رد مارکسیسم بدون آشنایی با این نوشته‌ها شایسته دانشمندان مسئول و متعهد نیست.

اضافه کنیم که کاپیتال مارکس نه تنها در کاربرد روش تجرید - هر جا که لازم بوده - بلکه به طور کلی در کاربرد منطق دیالکتیکی مارکس برجسته‌ترین اثر مارکسیستی است. لنین می‌گفت:

مارکس کتاب منطق نوشت ولی کاپیتال را برای ما به ارث گذاشت.

در این اثر همه مقولات و قوانین دیالکتیکی با وسعت و دقت به کار رفته است هر کس حق دارد این منطق را بپذیرد یا رد کند اما اگر مایل است با انصاف بوده و حرفی بزند که چند روزی دوام بیاورد، قطعاً باید و به طور دقیقی با مارکسیسم از روی خود آثار مارکسیستی آشنا شود.

نکته دومی که مایل بودم درباره «اقتصاد ما» و به طور کلی نوشته‌های اقتصادی دانشمندان اسلامی که اقتصاد سیاسی مارکسیستی را رد کرده‌اند بگویم این است که این دانشمندان هیچ یک حتی یک کلمه علیه نظریات اقتصادی سرمایه‌داری نگفته، تئوری‌های آن‌ها را به محک نقد و بررسی نزده و با سادگی و راحتی تمام خود را در اختیار این نظریات گذاشته‌اند. چرا؟

از کسانی که معتقدند که ایدئولوژی زیربنا و اقتصاد رویناست هزار بار شگفت‌آورتر است که با مناسبات سرمایه داری مخالفند و با سلطه امپریالیسم مقابله می‌کنند ولی در همان زمان نظریاتی را که مدافع همین مناسبات و همین سلطه‌گری است با چنین آغوش بازی استقبال می‌کنند.

۱. یادداشت پیش‌تاز: (کما بیش) جمله آغازین کتاب سرمایه (کاپیتال) از مارکس.

۲. رساله نوین، ص ۲۵، آندره پیترو، مارکس و مارکسیسم، صص ۵۲ و ۳ ۵.

۳. کاپیتال، ج ۱، ص ۳ ۸.

۴. همان، ج ۱، ص ۱ ۸.

۵. یادداشت پیش‌تاز: دقیقا هم این اتفاق افتاد، و با پیدایش تکنولوژی‌های تولید الماس مصنوعی در سال‌های اخیر، ارزش این سنگ به شدت افت کرده است. [۲]

۶. رساله نوین، ص ۳ ۲.

۷. رساله نوین، ص ۵ ۲.

۸. همان‌جا.

۹. همان‌جا.

۱۰. اقتصاد اسلامی، ج ۱، ص ۱ ۲.

۱ ۱. همان‌جا.

۱ ۲. همان‌جا.

۱ ۳. همان‌جا.

۱۴. رساله نوین، ج ۲، ص ۹.

۱۵. رساله نوین، ج ۲، ص ۳ ۳.

۱۶. اقتصاد ما، ج ۱، ص ۱۶ ۲.

۱۷. رساله نوین، ج ۲، اقتصاد، ص ۵ ۰.

۱۸. اقتصاد ما، ص ۱۶ ۲.

۱۹. اقتصاد ما، ص ۲۹ ۲.

۲۰. اقتصاد ما، ص ۱۳ ۲.

۲۱. یادداشت پیش‌تاز: مجرد یا انتزاعی.

۲۲. یادداشت پیش‌تاز: مشخص یا انضمامی.

پیوندها

[۱] بخش قبل

<https://pishtaz.net/%D8%A7%D9%82%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%AF/%DA%86%D9%86%D8%AF%20%D9%86%DA%A9%D8%AA%D9%87%20%D8%AF%D8%B1%D8%A8%D8%A7%D8%B1%D9%87%20%D8%A7%D9%82%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%AF%20%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%DB%8C%20%D8%B3%D8%B1%D9%85%D8%A7%DB%8C%D9%87%E2%80%8C%D8%AF%D8%A7%D8%B1%DB%8C/>

[۲] ارزش این سنگ به شدت افت کرده است.

<https://www.apollo.com/wealth/insights-news/insights/daily-spark/diamond-prices-at-record-low-levels>